

مبانی ارزشهای اجتماعی

در

قرآن کریم

● دکتر احمد حامد مقدم

زندگی اجتماعی انسان ونحوه زیست جمعی او، از جمله خصایص اساسی ومهمی است که او را از سایر موجودات متمایز می سازد. البته برخی از حیوانات هم هستند که به طور اجتماعی زندگی می کنند، اما زندگی اجتماعی این گونه موجودات غریزی است. انسان بر مبنای فطرت خود به زندگی اجتماعی روی می آورد و دارای خصایصی است که از این خصایص در زندگی اجتماعی بهره مند می گردد، در حالی که زندگی اجتماعی حیوانات غریزی بوده و از این خصایص نیز بهره ای ندارند، خصایصی از قبیل: اراده، اختیار، شعور، عقل، تجربه، اندیشه، احساس و مانند اینها که همگی در زندگی و سرنوشت انسان بخصوص در جامعه انسانی، تأثیری عظیم و غیر قابل تردید دارند. به بیان دیگر می توان گفت:

زندگی اجتماعی انسان که بر مبنای فطرت او بنیان نهاده شده، بطور اساسی او را از موجودات دیگر متمایز می سازد؛ تمایزی که هم در اساس و زیر بنای زندگی اجتماعی انسان وجود دارد وهم در نتایج و محصولات زندگی اجتماعی او. اگرچه این دو امر از یکدیگر جدا نیستند و محصولات و نتایج هر پدیده ای در رابطه با مبنا و اساس و ماهیت آن پدیده می باشد. بنابراین، آثار و نتایج زندگی اجتماعی انسان کاملاً منطبق بر ویژگیها و خصایص اساسی انسان می باشد. مهمترین این آثار و نتایج، و عبارتی تمامی آثار و نتایج زندگی اجتماعی انسان را می توان در فرهنگ خلاصه کرد. فرهنگ مقوله ای است کلی، که می توان آن را معادل محیط اجتماعی دانست، چون دامنه و گستره آن

بقدری وسیع است که همه محیط اجتماعی را دربر می گیرد. بنابراین، می توان از این لحاظ، تفاوت میان انسان و حیوان را در فرهنگ دانست و آن را بعنوان ویژگی اساسی انسان و زندگی اجتماعی او محسوب داشت. به دلیل همین گستردگی و وسعت مفهوم فرهنگ است که جامعه شناسان و مردم شناسان، تعاریف و برداشتهای گوناگون و متفاوتی از آن داشته و دارند، در اینجا به منظور آشنایی با این مفهوم و ابعاد گسترده آن، چند تعریف را از بین تعاریف بسیار زیاد فرهنگ، بعنوان نمونه مطرح می کنیم:

هربرت اسپنسر جامعه شناس معروف، فرهنگ را محیط مانرق جسمانی که خاص انسان است^۱ تعریف می کند. این تعریف اگرچه کلی است، ولی اختصاص فرهنگ به انسان را که مورد توجه ما است به

صراحت مطرح کرده است. بنظر اسپنسر فرهنگ، معادل با محیط اجتماعی است، محیط اجتماعی که انسان بر مبنای ویژگیهای خود می سازد، ویژگیهایی که سایر موجودات فاقد آن می باشند.

مالینوفسکی از مردم شناسان بنام است، او فرهنگ را مجموعه مخلوقات انسان^۲ می داند، لذا تمامی پدیده هایی که توسط انسان به وجود آمده اند جزئی از فرهنگ می باشند. این تعریف هم کلی است و به موارد خاصی از مخلوقات انسان اشاره نمی کند، اما یکی دیگر از مردم شناسان معروف، تعریفی مشخص تر از فرهنگ ارائه کرد. وبگونه ای توصیفی اجزاء فرهنگ را برشمرده است.

تایلور این تعریف را از فرهنگ ارائه می دهد: کلیت درم تافته ای شامل دانش، دین، هنر، قانون، اخلاقیات، آداب و رسوم، و هرگونه توانایی و عادت که آدمی همچون عضوی از جامعه بدست می آورد.^۲ همان گونه که ملاحظه می شود، تعریف تایلور اگرچه مشخص تر و دقیق تر است ولی با تعاریف دیگر مغایرتی ندارد و به شیوه ای توصیفی، به همان اختصاص فرهنگ به انسان و این که فرهنگ مجموعه مخلوقات و مکتوبات او است اشاره می کند.

از تعاریف جامعه شناسان معاصر، به تعریف گی روشه اشاره می کنیم. او فرهنگ را این چنین

تعریف می کند: فرهنگ مجموعه بهم پیوسته ای از شیوه های تفکر، احساس و عمل است که کم و بیش مشخص است و توسط تعداد زیادی افراد فراگرفته می شود تا این اشخاص را به یک جمع خاص و متمایز مبدل سازد^۲ گی روشه در این تعریف، با دیدی تحلیلی به فرهنگ می نگرد و خصوصیات اساسی آن را مورد توجه قرار می دهد و نقشی را که فرهنگ در تشکیل جوامع انسانی ایفا می کند، مطرح می سازد.

با در نظر گرفتن تعاریف فرهنگ، بهتر می توان به گسترده بودن دامنه آن پی برد و دانست که فرهنگ از مجموعه عناصر مختلف و متنوعی تشکیل شده است، این عناصر که در واقع همه آن چیزهایی هستند که توسط انسان ساخته شده می توانند مادی باشند یا معنوی. پدیده هایی از قبیل: علم، دانش، زبان، خط، آداب و رسوم و سنتها، هنرها، ارزشها و مانند اینها هم از اجزاء و عناصر فرهنگ می باشند. در این گفتار، یکی از این عناصر، بلکه از جمله مهمترین آنها یعنی ارزشهای اجتماعی را مورد بحث قرار می دهیم.

ارزشهای اجتماعی

(Social Valves)

فرهنگ، تنظیم کننده رفتار اجتماعی انسان است و عاملی است که به برقراری نظم در هر سازمان اجتماعی می پردازد. بدون شک

می توان ادعا کرد که در بین عناصر مختلف فرهنگ، عنصری که به رفتار انسان نظم می بخشد و موجب می شود که انسان برخی از رفتارها را انجام بدهد و از انجام برخی دیگر بپرهیزد، ارزشهای اجتماعی است. در واقع رفتار اجتماعی هر فرد بر اساس ارزشهای مورد قبول او و جامعه اش منظم می شود، عملی را که در راستای ارزشهای اجتماعی او و جامعه اش قرار داشته باشد به تحقق می رساند و عملی را که بر خلاف آن باشد بعنوان ضد ارزش ترک می کند. این است که گفته می شود ارزشها عامل اساسی تنظیم کننده رفتار اجتماعی انسان می باشند.

ارزشهای اجتماعی، چیزهای ارزنده و مطلوبی هستند که مردم می خواهند به آنها برسند و برای آنها احترام قائلند. به بیان دیگر، ارزش، نوعی شیوه زندگی و رفتار است که در نظر یک شخص یا جامعه شیوه ای آرمانی است و موجب می شود که رفتارهای متناسب با آن، مطلوب و پسندیده گردند.

با اندک تأملی در زندگی اجتماعی مشخص می شود که در هر جامعه ای نیک دید، زیبا وزشت، شرافتمندانه و ننگبار، دلپذیر و نادلپذیر معلوم و معین است و مردم هر جامعه همچنین می دانند که چه چیز در بین آنان شایسته آن

است که انسان به خاطرش زنده بماند و یا زندگانش را در راه آن فدا کند... ارزش بعنوان واجد چیزی وسیعتر و برتر از افراد، چون چیزی بدیهی، که عالیتر کردن آن امکان پذیر، اما انکار کردنش معمولاً ناممکن است، بر افراد تحمیل می شود.^۵

دریک تعریف دیگر از ارزش آمده است: شیوه‌ای از بودن یا عمل که یک شخص یا یک جمع بعنوان آرمان می شناسد و افراد یا رفتارهایی را که بدان نسبت داده می شود مطلوب و مشخص می سازد.^۶

رابطه ارزش با هنجارها (Norms)

از جمله مفاهیمی که به درک و شناخت ارزشها و همچنین چگونگی تحقق و عملی شدن آنها کمک می کند، هنجارها می باشد. هنجارهای اجتماعی، آنچنان با ارزشهای اجتماعی مرتبط و وابسته اند که گاهی اوقات مترادف یکدیگر به کار می روند؛ اما در واقع میان آن دو تفاوت وجود دارد.

هنجارهای یک جامعه نهایتاً تجلی ارزشهای آن جامعه می باشند. تفاوت میان هنجار و ارزش این است که ارزشها مجرد و مفاهیم عمومی هستند، در صورتی که هنجارها، راهنماهای مخصوص و مشخصی برای رفتار افراد جامعه در وضعیتهای مختلف می باشند. ارزشهای اجتماعی،

هنجارهای اجتماعی را تحت تأثیر قرار می دهند، لذا از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند. اگر تحصیلات عالی از ارزشهای یک جامعه باشد، هنجارهای گرایش به مدرسه رفتن و تحصیل در دانشگاه خواهد بود، و اگر از جمله ارزشهای آن، جامعه بزرگ باشد، هنجارهای داشتن خانواده‌های بزرگ و پرفرزند خواهد بود. نهایتاً تمامی هنجارها می توانند بر اساس ارزشهای اجتماعی طرح و پایه گذاری شوند، مثلاً هنجارهایی که از یک دانشجوی می خواهد که با استاد خود برخوردی مؤدب تر و رسمی تر داشته باشد تا دوست دانشجویش، بر مبنای ارزش است که جامعه برای احترام به قدرت و آموزش قائل است.^۷

اکنون مشخص است که این دو تا چه حد با یکدیگر نزدیک و مرتبطند. به همین جهت است که گاهی اوقات مترادف یکدیگر محسوب می شوند. با توجه به مباحث قبلی می توان گفت که هنجارها قواعدی هستند که رفتار افراد را در جامعه منظم می کنند، در صورتی که ارزشها، دستگاههای عقیدتی هستند که امکان تشخیص میان خوب و بد و درست و نادرست را فراهم می آورند و هنجارها کمک می کنند تا ارزشها مورد احترام باشند. به بیان دیگر، ارزشها اصولی هستند که هنجارها را

توجیه و تبیین می کنند، مثلاً تقلب نکردن یک هنجار است وقتی که شرافت ارزش باشد.^۸

ویژگیهای ارزشهای اجتماعی

۱- ارزشهای اجتماعی مفاهیم مبهم و نا معلومی هستند در مورد اهدافی که افراد بایستی در طول زندگی خود آنها را تعقیب کنند، به عنوان مثال موفقیت به عنوان یک ارزش مسلط، به امور متفاوتی از قبیل بهداشت، تعلیم و تربیت، ورزش و مانند اینها ارتباط پیدامی کند.

۲- گاهی اوقات عمومیت ارزشها وحدت و انسجام را به ارمغان می آورد.

۳- ارزشهای اجتماعی جوهر هر فرهنگ می باشد.

۴- هرگونه تغییر در نظامهای سیاسی، مذهبی یا اقتصادی با تغییر در ارزشهای اجتماعی همراه است. هنجارهای اجتماعی، هنجارهای گوناگون را مشروعیت می بخشند، هنجارهای اجتماعی از آن لحاظ که بر ارزشهای اجتماعی اساسی، مورد توافق مردم قرار دارند، توسط جامعه پذیرفته می شوند.

۵- ارزشهای اجتماعی، مقصود و معنای زندگی را برای اعضای جامعه تدارک می بینند.

۷- پاداشها و مجازات جامعه به هریک از افراد، بر ارزشهای آن

جامعه استوار است، این است که به کشتن یک آدم فاسد پاداش داده می شود در حالی که کشتن یک بی گناه، موجب اعدام یا حبس ابد می گردد.^۹

۸- ارزشها در نظام آرمانی ونه در مسایل عینی ویا حوادث قرار دارند.

۹- ارزشهای نسبی هستند؛ در جامعه شناسی تنها ارزشهای واقعی، ارزشهای یک جامعه خاص هستند واینها آرمانهایی هستند که یک جمع برای خود قائل می شود و بدان اعتقاد دارد.^{۱۰}

۱۰- ارزشها بار عاطفی دارند، به این معنا که گرایش به یک ارزش ناشی از حرکتی صرفاً منطقی و عقلانی نیست، بلکه فلسفه ای از استدلال و شهود خود بخودی و بی واسطه است که عواطف در آن نقش مهمی را ایفا می کنند.

۱۱- وبالاخره آخرین ویژگی خاص جهان ارزشها، خصوصیت سلسله مراتبی آن است، در زبان متداول از مقیاس ارزشها سخن می رود تا نظم سلسله مراتبی را مشخص نماید که برحسب آن شخص یا جمع، آرمانهایی را که بدان وابسته است، ارجح می نهد.^{۱۱}

با توجه به مطالب فوق، نقش و اهمیت ارزشهای اجتماعی در تنظیم رفتار اجتماعی، فرهنگ و بطور کلی در زندگی اجتماعی مشخص می شود. حقیقت این است که ارزشها در زندگی اجتماعی

نقش حیاتی دارند و به مبانی، جوهر فرهنگ می باشند و چگونگی رفتار اجتماعی و فرهنگ را تعیین می کنند و از آنجا که رفتار اجتماعی انسان و فرهنگ مفهومی وسیع و گسترده دارند، ارزشها نیز دامنه ای وسیع پیدا می کنند، بدین جهت می توان ارزشها را به انواع مختلف تقسیم بندی کرد. در اینجا به دو تقسیم بندی از ارزشها اشاره می کنیم.

انواع ارزشها

مایروس مکدوگال و هارولد لاسول ارزشها را به ۸ طبقه به شرح زیر تقسیم بندی می کنند:

۱- قدرت

۲- دانش

۳- ثروت

۴- احترام

۵- سلامت

۶- مهارت

۷- محبت

۸- تقوی.^{۱۲} یک، مؤلف کتاب تحقیق فلسفی نیز ارزشها را به ۸ نوع تقسیم می کند، اما ملاک مورد توجه او در تقسیم بندی ارزشها با تقسیم بندی قبلی متفاوت است، انواع ارزشها از دیدگاه یک عبارتست از:

۱- ارزشهای زیستی، آنچه برای حیات انسان لازم است.

۲- ارزشهای مذهبی

۳- ارزشهای اقتصادی مانند:

پول، کار، اعتبار.

۴- ارزشهای عاطفی که در تجربیات مطبوع ظاهر می شوند.

۵- ارزشهای اجتماعی از قبیل: دوستی، قدرت، مقام، شهرت و مانند اینها.

۶- ارزشهای عقلانی مانند: روح علمی، حقیقت جوئی، کسب علم و مانند اینها.

۷- ارزشهای هنری شامل: زیبایی، خوش ذوقی و ...

۸- ارزشهای اخلاقی همانند: خیر، سعادت، عدالت و بطور کلی فضایل اخلاقی.^{۱۳}

همانطور که مشاهده می شود، ارزشها تمامی ابعاد و جوانب زندگی انسان را تحت پوشش خود قرار می دهند و برای ادامه حیات اجتماعی او ضروری اند، ارزشها در واقع مشخص می کنند که انسان چگونه باید باشد و به عبارت دیگر انسان کامل کیست و چه ویژگیهایی دارد. از اینجاست که بحث نسبییت ارزشها مطرح می شود و جوامع فرهنگی و مکتبهای مختلف نظریات گوناگونی در مورد ارزشها ابراز می دارند و هر کدام الگوی خاصی را برای انسان کامل ارائه می کنند. اسلام نیز که دارای بینش اجتماعی خاصی است و اصولی را برای برپایی جامعه اسلامی مطرح کرده است، نظریاتی در این باره ارائه کرده است.

بر اساس بینش توحیدی

اسلام، در جامعه مطلوب اسلام - اُمت اسلامی - ارزشها نسبی نخواهد بود، بلکه اسلام در نهایت معتقد به مطلق بودن ارزشها می باشد، اگرچه ممکن است جوامع مختلف اسلامی یا گروههای مختلف اجتماعی دارای نمودهای ارزش خاص خود باشند، اما مبانی ارزشها در تمامی آن جوامع یگانه خواهد بود، چون اسلام معتقد به یگانه بودن نوع انسان و یگانه بودن فرهنگ می باشد.^{۱۲}

اما از یک دیدگاه کلی، هر جامعه و مکتبی از جمله اسلام، که به ارزشگذاری می پردازد و برخی رفتارها و پدیده ها را خوب دانسته و برخی را بد می داند، اصول و مبانی خاصی را در نظر دارد، به بیان دیگر، تعیین ارزشها و ارزشگذاری در هر جامعه یا مکتبی از جمله اسلام برپایه اصول مشخصی استوار است. این که اسلام برخی رفتارها و پدیده ها را خوب دانسته و برخی را بد می داند، قضاوتی است بر اساس ملاکها و مبانی خاص خود. هدف عمده ما در این گفتار بررسی و بحث پیرامون مبانی و اصولی است که قرآن در جریان ارزشگذاری مورد توجه قرار داده است، اما از آنجا که در قرآن نه تنها ارزشها و مبانی ارزشهای اسلامی، بلکه ارزشها و مبانی ارزشهای جاهلیت هم مطرح شده است، لذا دنباله گفتار را در دو

**بر اساس بینش
توحیدی اسلام، در
جامعه مطلوب
اسلام - اُمت
اسلامی - ارزشها
نسبی نخواهد بود،
بلکه اسلام در نهایت
معتقد به مطلق بودن
ارزشها می باشد،
اگرچه ممکن است
جوامع مختلف
اسلامی یا گروههای
مختلف اجتماعی
دارای نمودهای
ارزش خاص خود
باشند، اما مبانی
ارزشها در تمامی آن
جوامع یگانه خواهد
بود، چون اسلام
معتقد به یگانه
بودن نوع انسان
و یگانه بودن
فرهنگ می باشد.**

قسمت جداگانه ادامه می دهیم؛ نخست به بررسی آیات قرآن در زمینه مبانی و اصول مورد توجه جاهلیت در ارزشگذاریها می پردازیم و سپس آیات مربوط به همین اصول و مبانی را در جامعه توحیدی مورد بحث قرار خواهیم داد. تا در نهایت ضمن بحث پیرامون مبانی ارزشها در قرآن، دیدگاه اسلام در این زمینه مشخص شده و کمکی به نحوه تنظیم رفتار و روابط اجتماعی در اسلام بشود.

مبانی ارزشها در جاهلیت

بحث پیرامون مبانی ارزشها در عصر جاهلیت از این لحاظ در خور اهمیت است که می تواند کمک مؤثری به بحث و درک مبانی ارزشها در ادیان توحیدی و بخصوص اسلام بنماید. چون اسلام در همان محیط بوجود آمد، محیطی که تفکر جاهلی سراسر عرصه های زندگی انسان را در بر گرفته بود، لذا اسلام به برخورد صحیح با مبانی ارزش غیر منطقی و نادرست رایج پرداخت و ارزشهایی را ارائه کرد که مبانی آن برخلاف آن چیزهایی بود که در عصر جاهلیت رواج یافته بود. لذا بحث در این ارزشها و مبانی آنها، امکان شناخت مبانی ارزشها در اسلام را بهتر فراهم می سازد. با اندک بررسی و تأمل در جامعه جاهلی در می یابیم که تمایز اصلی

این جامعه با اسلام، عمده‌حول یک محور اساسی قرار دارد و آن شرك و کفر است. جامعه جاهلی یک جامعه مشرک و مبتنی بر شرك است و جامعه اسلامی یک جامعه موحد و مبتنی بر توحید، این دو محور، اساس و زیر بنای سایر تفاوتها و مغایرتهایی است که بین جاهلیت و اسلام وجود دارد، و جریان ارزشها نیز از این قاعده مستثنی نیست. بنابراین اگر بخواهیم زیر بنای اساسی جریان ارزشگذاری در جاهلیت را مشخص کنیم، آن چیزی جز شرك و کفر نخواهد بود، همانطور که زیر بنای ارزشگذاری در اسلام نیز چیزی جز توحید نیست. بر پایه این زیر بنای اساسی می توان مبانی دیگری را نیز مشخص کرد که همگی بر همان محور شرك و کفر استوارند، و این مبانی در واقع مظاهر حیات دنیوی هستند و مهمترین آنها که در قرآن کریم آمده عبارتند از: پیروی از هوای نفس، مال و ثروت، خویشاوندان و بستگان و نیاکان، ذکور در مقابل اناث، قدرت مادی و بزرگان و پیشوایان فاسد که اینک به بیسان دیدگاه قرآن در این موارد می پردازیم.

۱- شرك و کفر

همان گونه که اشاره شد، عامل اصلی و اساسی که در واقع زیر بنای تمامی مبانی ارزشهای اجتماعی

جاهلیت است، شرك و کفر می باشد و نه تنها مبانی دیگری که در تعیین ارزشهای جاهلیت دخالت دارند بر مبنای این عامل بوجود آمده اند، بلکه تمامی ارزشهای جاهلیت و رفتارهایی را که مشرکین بر اساس آن ارزشها انجام می دهند و در واقع گناهی است که مرتکب می شوند، نیز بر مبنای شرك قرار دارد. در این مورد مرحوم علامه طباطبائی چنین می نویسد:

اگر یک یک معاصی را تحلیل و تجزیه کنیم، خواهیم دید که برگشت تمامی گناهان به شرك است، زیرا اگر انسان، غیر خدا یعنی شیطانهای جنی و انسی و یا هوای نفس و یا جهل را اطاعت نکند، هرگز اقدام به هیچ معصیتی نمی کند، و هیچ امر و نهی را از خدا نافرمانی نمی کند، پس هر گناهی، اطاعتی است از غیر خدا را و اطاعت هم خود یک نوع پرستش است ... حتی کفری که منکر صانع است نیز مشرک است، زیرا با این که فطرت ساده اش حکم می کند به این که برای عالم صانعی است، در عین حال امر تدبیر عالم را به دست ماده و یا طبیعت و یا دهر می داند.^{۱۵} به همین دلیل است که قرآن کریم در آیات زیادی این مسأله را مورد توجه قرار داده و وضعیت مشرکین را مورد بحث قرار می دهد. از آن جمله در آیاتی که ایمان مشرکین را تباه و نابود دانسته و یا آنان را به شدت در گمراهی می داند و می فرماید:

ولو اشرکوا لعبط عنهم ما كانوا يعملون^{۱۶}

و اگر به خدا شرك آورند اعمال آنها را نابود

می گردد.

ومن یشرك بالله فقد ضلّ
ضلالاً بعيداً^{۱۷}

و هر که به خدا شرك آورد، سخت گمراه شده و دور افتاده است.

در مورد کفار نیز، قرآن نظر مشابهی دارد، آنان نیز در گمراهی بسر می برند و مورد لعن و نفرین خداوند قرار دارند:

إنّ الذين كفروا وصدّوا عن
سبيل الله قد ضلّوا ضلالاً بعيداً^{۱۸}

آنان که کافر شده و مردم را از راه خدا باز داشتند همانا سخت به گمراهی فرو رفته و از راه سعادت دور افتادند.

والذين كفروا وکذبوا بآياتنا
اولئک أصحاب النار هم فیها
خالدون^{۱۹}

آنان که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند، البته اهل دوزخند و در آتش آن همیشه معذب خواهند بود.

إنّ الذين كفروا و ماتوا وهم
کفّار اولئک علیهم لعنة الله
والملائكة و النّاس أجمعین^{۲۰}

آن کسانی که کافر شده و به عقیده کفر مردند، البته به آن گروه، خدا و هم فرشتگان و مردمان لعن و نفرین می فرستند.

همانطور که گفتیم، ارزشهای جاهلیت که بر زیر بنای شرك و کفر بنا نهاده شده اند، بر مبنای مظاهر حیات دنیوی استوارند و این مظاهر را می توان به عنوان مبانی ارزشهای جاهلی محسوب داشت که اینک به بررسی آنها می پردازیم.

۲- هوای نفس

از جمله نتایج شرك و كفر، پیروی از هوای نفس است و پیروی از هوای نفس در واقع تسلیم شدن در برابر مظاهر حیات مادی است. نفس، مخلوقی است که انسان را محروم کرده یا رستگار می سازد و موجودی است که تقوی و فجور به آن نسبت داده می شود، با تقوی تزکیه شده و با فجور آلوده می گردد^{۲۱} بنابراین نفس، دو نقش و کارکرد عمده دارد: یا به عنوان نفس اماره، انسان را از راه راست منحرف می کند و یا به عنوان نفس مطمئنه انسان را به سر منزل مقصود که همان هدایت و کمال است می رساند. طبعاً مشرکین به تبعیت از هوای نفس خسود می پردازند، چون این هوای نفس است که آنان را از توحید و حقیقت جوئی دور کرده و در ورطه شرك و شهوات و مظاهر حیات دنیوی غوطه ور می سازد. خداوند در مورد نقش پیروی از هوای نفس در عدم پذیرش دین حق می فرماید:

فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ بَغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ^{۲۲}

پس هرگاه به تقاضای تو جواب ندادند، در این صورت بدان که این مردم تنها پیرو هوای خود هستند، و چه کسی ستمگر و گمراه تر از آن کسی است که راه هدایت خدا را رها کرده و از هوای نفس خود پیروی کند؟ البته خدا قوم

ستمکار معاند را پس از اتمام حجت هرگز هدایت نخواهد کرد.

نقش پیروی از هوای نفس در ارزشگذاری این است که آنچه را مطابق با هوای نفس است از قبیل حب مال، دنیادوستی، شهوات و مانند اینها را به عنوان ارزش تلقی کرده و آنچه مطابق با ان نباشد را ضد ارزش می دانند.

۳- مال و ثروت حیات دنیا

از جمله مبانی ارزشهای جاهلیت، مال دوستی و ثروت اندوزی است. اعمال و رفتار و پدیده هایی نزد آنان نیکو و بیسندیده است که منجر به مال اندوزی و تمتع هر چه بیشتر از لذات دنیوی گردد. آنان در این رأی خود برآنند که مال دنیا آنان را مخلد ساخته و از عمر ابدی برخوردار می سازد، در صورتی که از دیدگاه اسلام این امر نه تنها ارزش نبوده بلکه ضد ارزش است و موجب عذاب آنان خواهد بود:

وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ^{۲۳}

وای بر هر عیب جوی مرزه زبان. همان کسی که مالی جمع کرده و دایم به حساب و شمارش سرگرم است. پندارد که مال و دارایی دنیا عمر ابدش خواهد بخشید. چنین نیست بلکه محققاً به آتش دوزخ سوزان درافتد.

چون ارزشهای جاهلیت بر مبنای جمع آوری مال استوار است، آنان

هرکس را که مال و ثروت بیشتری داشته باشد سعادت مندتر می دانند و معنایی و رای این برای سعادت نمی شناسند، در صورتی که از دیدگاه اسلام اینان زیانکارترین مردمند و اعمالشان هیچ ارزشی نزد خداوند نخواهد داشت:

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَمِيمُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صَنِيعًا. أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا^{۲۴}

بگو: آیا می خواهید شمارا به زیانکارترین مردم آگاه سازم؟ زیانکارترین مردم آنها هستند که عمرشان را در راه حیات دنیوی فانی تباه کردند و به خیال باطل می پنداشتند نیکو کاری می کنند، همین دنیا طلبانند که به آیات خدای خود کافر شدند و روز ملاقات خدا را انکار کردند. لذا اعمالشان همه تباه گشته و روز قیامت آنها را هیچ وزن و ارزش نخواهیم داد.

از دیدگاه اسلام، رسیدن به ثروت و دارایی دنیا یکی از راههای طغیان و سرکشی است، بنابراین ارزشهایی که بر مبنای آن استوار گردد، انسان را به گمراهی می کشاند و اگر کفار، مشرکین نیز گمراه شدند، تا اندازه ای ناشی از این می باشد که ارزشهای آنان بر مبنای ثروت اندوزی بنا شده است:

كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظٍ
استغنی^{۲۵}

انسان از کفر و طغیان باز نمی‌ایستد
و سرکش و مغرور می‌شود چون که به غنا
و دارائی ناچیز دنیا می‌رسد.

بنابراین، داشتن ثروت زیاد از
دیدگاه اسلام نمی‌تواند مبنای تعیین
ارزش باشد و اسلام پیروی از این
گونه افراد را که مشرک یا منافقند
نادرست دانسته و می‌فرماید:

ولا تطع كل حلاف مهين*
هَماز مشاء بنمیم* متاع للخیر
معتد ائیم* عتل بعد ذلک زمیم آن
کان ذا مال وبنین^{۲۶}

احدی از منافقان دون را که دائم به دروغ
سرگند می‌خورند و دائم عیب جوئی و سخن
چینی می‌کنند و خلق را هر چند می‌توانند از
خیر و سعادت ایمان باز می‌دارند و به ظلم
و بدکاری می‌کوشند، اطاعت مکن، با این
همه عیب باز متکبرند و خشن، با آن‌که
حرامزاده، بی‌اصل و نسبند. پیرو چنین
مردمی با آن‌که مال و فرزند بسیار دارند
نیابد شد.

مشرکین با چنین دیدگاهی است
که ارزشها را تعیین می‌کنند، و لذا
وقتی کسی را خداوند به رهبری آنان
برمی‌گزیند او را با ارزشهای خود
می‌سنجند و فکر می‌کنند او بایستی
نسبت به آنها ثروتمندتر باشد.
در صورتی که اسلام به این ارزشها
توجهی ندارد و بر اساس ارزشهای
خود رهبر جوامع را تعیین می‌کند:

**وقال لهم نبيهم إنَّ الله قد بعث
لكم طالوت ملكاً قالوا أأنى يكون له
الملك علينا ونحن أحق بالملك
منه ولم يؤت سعة من المال قال إنَّ**

**الله اصطفاه عليكم وزاده بسطة في
العلم والجسم والله يؤتى ملكه من
يشاء والله واسع عليم^{۲۷}**

پیغمبر آنها گفت: همانا خداوند،
طالوت را به پادشاهی شما برانگیخت، گفتند از
کجا او را بر ما بزرگی و شاهی رواست،
در صورتی که ما به پادشاهی شایسته‌تر از اویم
و او را مال فراوان نیست؟ رسول در جواب آنها
گفت که او از این رو به پادشاهی شایسته‌تر
خواهد بود که خداوندش برگزیده، و در دانش
و توانائی او افزونی بخشیده، خدا ملک
خود را به هر که خواهد می‌بخشد که او به
حقیقت توانگر و داناست.

۴- نیاکان، خویشاوندان و بستگان
از جمله مبنای عمده ارزشها
و رفتارهای مردم در جوامعی که
پیامبران الهی مبعوث شده‌اند
ارزشهای پیشین آن جوامع بوده
و آنان مبنای رفتار خویش را بر آنچه
نیاکانشان انجام می‌داده‌اند،
می‌گذاشتند. به بیان دیگر بر این
جوامع نوعی قنوم‌مداری
و ناسیونالیسم شدید حاکم بوده است
تا آنجا که به پیامبران الهی که
خواستار تغییر رفتار آنان می‌شدند،
اظهار می‌داشتند اگر شما درست هم
بگوئید باز دست از آنچه نیاکان ما
می‌گفتند و مورد احترام آنان بود،
بر نخواهیم داشت. پیامبران الهی
و ادیان توحیدی، سخت با این طرز
تفکر مبارزه می‌کردند و به دنبال
جای نشین کردن اینگونه ارزشها
توسط ارزشهای الهی و مبتنی بر

توحید بر می‌آمدند ولی همانطور
که اشاره شد، کفار و مشرکین
سخت به عقیده خود پافشاری کرده
و با پیامبران الهی مبارزه می‌کردند:

**وإذا قيل لهم اتبعوا ما أنزل الله
قالوا بل نتبع ما ألفينا عليه آباءنا
أولو كان آباؤهم لا يعقلون شيئاً ولا
يهتدون^{۲۸}**

و چون کفار را گویند از شریعت و کتابی که
خدا فرستاده پیروی کنید، پاسخ دهند که ما
پیرو کیش پدران خود خواهیم بود. آیا بایستی
اینها تابع پدران باشند در صورتی که
آنها بی‌عقل و نادان بوده و هرگز به حق
و راستی راه نیافته‌اند.

**وإذا قيل لهم تعالوا الي ما أنزل
الله وإلى الرسول قالوا حسبنا ما
وجدنا عليه آباءنا أولو كان آباؤهم
لا يعلمون شيئاً ولا يهتدون^{۲۹}**

و چون به آنها گفته شد بیایید از حکم کتابی
که خدا فرستاده و از دستور رسول او پیروی
کنید، گفتند: آن دینی که پدران خود را بر آن
یافتیم ما را کفایت می‌کند. آیا باید
(کورکورانه) از پدران خود در صورتی که آنها
مردم جاهلی بوده و به حق راه نیافته باشند باز
پیروی کنند؟

**وإذا قيل لهم اتبعوا ما أنزل الله
قالوا بل نتبع ما وجدنا عليه آباءنا
أولو كان الشيطان يدعواهم إلى
هداب السعير^{۳۰}**

و چون به این مردم اهل جدل و عناد بگویند
که بیایید و از کتابی که خدا برای هدایت خلق
فرستاده پیروی کنید، جواب دهند: ما تنها از
طریقی که پدران خود را بر آن یافتیم پیروی می
کنیم ای رسول بگو آیا هر چند پدرانتان را

شیطان به آتش دوزخ بخواند بازپسرو آنها می شوید؟

همانگونه که مشاهده می شود، کفار و مشرکین در پیروی از نیاکان خود مصر بوده و به سادگی حاضر به قبول دعوت پیامبران نمی شدند، آنان رفتارهای خود را مستند به آباء و اجداد خود می کردند، حتی اگر کار زشتی هم مرتکب می شدند، باز می گفتند این کار را نیاکان ما نیز انجام می داده اند، لذا در نظر آنان این گونه کارهای زشت نیز ناپسند نبوده بلکه مطلوب و از جمله ارزشهای آنان محسوب می شده است.

وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرْنَا بِهَا قُلُوبُنَا
اللَّهُ مَا لَا تَعْلَمُونَ^{۳۱}

و چون کار زشتی کنند، گویند ما پدران خود را بدین کار یافته ایم و خدا ما را به آن امر نموده، بگو (ای پیامبر!) هرگز خدا امر به اعمال زشت نکند، آیا آنچه را از جهل و نادانی خود می کنید به خدا نسبت می دهید؟

این شیوه برخورد و طرز تفکر تمامی مشرکین و کفار بوده است و در زمانهای مختلف با پیامبران الهی چنین برخوردی داشته اند، چون از جمله مبانی ارزشهایی که بر اساس شرك و کفر استوار شده است همین قوم مداری و احترام بی مورد به نیاکان می باشد، حال فرق نمی کند که این مشرکین و کفار در چه زمانهایی می زیسته اند، از

طرف دیگر، دعوت تمامی پیامبران توحیدی نیز در جهت تغییر گرایش و رفتار مشرکین و کفار به سوی تعالیم توحیدی بوده لذا تمامی پیامبران الهی با این طرز تلقی کفار و مشرکین مخالفت و مبارزه می کرده اند و مخصوص برخی از آنان نبوده است. در مورد این جریان، برخی آیات قرآن به صراحت، برخورد برخی از پیامبران را با مشرکین و کفار زمان خودشان یا عکس آن را مطرح می کند، این گونه آیات را مورد مطالعه قرار می دهیم.

قوم هود

قَالُوا أَجِئْنَا لِنُعْبِدَ اللَّهَ وَنَذُرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَآتِنَا مَا تَعْدُنَا إِن كُنتَ مِنَ الصّٰدِقِیْنَ، قال قد وقع علیکم من ربکم رجس و غضب اتجادلوننی فی اسماء سمیتنموها أنتم و آبائکم ما نزل اللّٰه بهما من سلطان فانظروا إتی مکم من المنتظرین^{۳۲}

قوم هود گفتند: آیا تو برای آن به سوی ما آمده ای که خدا را به یکتائی پرستیم و از بتهایی که پدران ما می پرستیدند اهراس کنیم، این کار را نخواهیم کرد. تو اگر راست می گویی هر عبادی که به ما بریت پرستی وعده می دادی به انجام رسان هود پاسخ داد که در این صورت پلیدی (و خبیثات و) غضب خدا بر شما واقع گردیده، آیا با من که شما را به خدای یکتا می خوانم مجادله می کنید و به الفاظ بی معنی و اسماء بی معنایی که شما و پدرانتان بر آن بنان

نهاده اید، با حق به خصومت برمی خیزید؟ و حال آنکه خدا در آن بتان هیچ حقیقت ویرانه‌ای ننهاد. پس بایستی در انتظار عذاب خدا باشید که من نیز بر شما انتظار عذاب دارم.

قوم صالح

قَالُوا يَا صَالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا أَتَنهٰنَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَمْبُدُ آبَاؤُنَا وَأَتَنَالِفِي شَكًّا مِّمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مَرْيَبًا^{۳۳}

قوم وی گفتند: ای صالح، تو پیش از آن که دعوی نبوت کنی در میان ما مورد عقیده و امیدواری بودی. آیا می خواهی ما را از پرستش خدایان پدران ما منع کنی؟ ما به دعوی تو سخت بدگمان و بی عقیده ایم.

قوم نوح

فَقَالَ الْمَلِكُ الَّذِي كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا بَشْرٌ مِثْلُكُمْ پَرِيدٌ أَنْ يَنْفَضَلَ عَلَيْكُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَٰئِكَةً مَا سَمِعْنَا بِهٰذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ^{۳۴}

اشراف قوم که کافر شدند در پاسخ نوح به مردم چنین گفتند که این شخص جز آن که بشری است مانند شما که می خواهد بر شما برتری یابد فضیلت دیگری ندارد، و اگر خدا می خواست رسول پریش بر سرستد همانا از جنس فرشتگان می فرستاد. ما این سخنانی که این شخص می گوید از پدران پیشین خود هیچ نشنیده ایم.

قوم ابراهیم

إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمٰثِیْلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا كٰفِرُونَ.

قالوا وجدنا آباءنا لها عابدين . قال
لقد كنتم أنتم وآبائكم في ضلال
مبين^{۳۵}

هنگامی که با پدرش (یعنی عمرویش) وبا قومش گفت: این مجسمه های بی روح و بت های بی اثر چیست که شما به نام خدا می پرستید و بر آن عمری متوقف شده اید؟ آنها ابراهیم را پاسخ دادند که ما پدران خود را بر پرستش این بتان یافته ایم (ما نیز پیروی آنها خواهیم کرد) ابراهیم گفت: همانا شما خود و پدرانتان همه سخت در گمراهی بوده هستید.

قوم موسی

فلما جاءهم موسى باياتنا بينات
قالوا ما هذا إلا سحر مفترى وما
سمعنا بهذا فى آباؤنا الا ولين^{۳۶}

چون موسی با معجزات و آیات ما که حقایقش بر همه روشن بود به رسالت به سوی فرعونیان آمد، باز (آن قوم خودسر و لجوج و نادان) گفتند: این معجزات تو جز سحری که ساختگی توست چیز دیگری نیست، و ما این گفتار و دعوی که تو داری هیچ از پدران و پیشینیان ما نشیده ایم.

قالوا أجبثنا لثلفتنا صمّا وجدنا
عليه آباءنا وتكون لكما الكبرياء فى
الأرض وما نحن لكما بمؤمنين^{۳۷}

باز به موسی پاسخ دادند که: آیا تو آمده ای که ما را از عقاید و آدابی که پدران ما بر آن بودند باز داری، تا خود و برادرت هارون در زمین سلطنت یابید و بر ما حکمفرما شوید، ما هرگز به شما ایمان نخواهیم آورد.

مشركان قريش

بل قالوا انا وجدنا آباءنا على أمة
وإنا على آثارهم مهتدون . وكذلك
ما أرسلنا من قبلك فى قرية من نذير
إلا قال مترفوها إنا على أمة
وإنا وجدنا آباءنا على أثارهم
مقتدون . قال أولو جثتكم باهدى
مما وجدتم عليه آباءكم قالوا إنا بما
أرسلتم به كافرين^{۳۸}

بلکه گفتند: ما پدران خود را به عقاید و آئینی یافتیم و البته ما هم در پی آنها به راه هدایت هستیم . و همچنین ما هیچ رسولى پیش از تو در هیچ شهر و دهاری نفرستادیم جز آن که اهل ثروت و مال آن دیار به رسولان گفتند که:

ما پدران خود را بر آئینی و عقایدی یافتیم و از آنها البته پیروی خواهیم کرد، آن رسول ما به آنان گفت: اگر من به آئین بهتر از دین باطل پدرانتان شما را هدایت کنم باز هم پدران را تقلید می کنید؟ آنها پاسخ دادند (به هر تقدیر) ما به آنچه شما به رسالت آورده اید (اگر بهترین است) باز کافریم.

اکنون مشخص است که همه پیامبران با چنین وضعیتی روبرو بوده اند، و از جمله مبانی ارزشهای تمامی مشرکین و کفار، احترام بی مورد به گذشتگان خود و عصبيت نسبت به آنان بوده است، و رفتار خود را با توجه به این که مبتنی بر رفتار پیشینیان بوده توجیه می کردند و حاضر نبودند دعوت پیامبران را بپذیرند، زبان حال تمامی مشرکان و کفار به پیامبران را قرآن این گونه بیان می فرماید:

قالوا إن أنتم إلا بشر مثلنا

تریدون ان تصدونا صمّا كان يعبد
آباؤنا فأتونا بسلطان مبين^{۳۹}

کافران گفتند ما شما پیغمبران را مثل خود بشری بیشتر نمی دانیم که به دعوی نبوت می خواهید ما را از آنچه پدران ما می پرستیدند منع کنید (و اگر به راستی پیغمبر هستید) برای ما حجت و معجزی بیاورید.

کفار و مشرکین حتی هنگامی که به گمراهی پدران و نیاکان خود واقف می شوند، باز هم به پیروی از نیاکان خود اصرار می ورزند:

إنهم الفوا آباءهم ضالين * فهم
على آثارهم يهرعون * ولقد ضلّ
قبلهم أكثر الأولين^{۴۰}

آنها پدرانشان را در ضلالت و گمراهی یافتند و باز از پی آنها شتابان رفتند و قبل از اینان بیشتر پیشینیان هم سخت گمراه بودند.

بگونه های دیگری از قوم مدارى و احترام بی مورد نسبت به پیشینیان و ارزش قائل بودن برای آنان نیز در قرآن مجید اشاره شده است . از جمله آنجا که حضرت شعيب پس از دعوت قوم خود به یکتا پرستی، با مخالفت آنان مواجه می شود و قوم او او را بی ارزش و فاقد احترام تلقی کرده، می خواهند او را سنگسار کنند ولى به خاطر طایفه اش از این عمل چشم پوشی می کنند:

قالوا يا شعيب ما نفقه كثيراً مما
تقول وإنا لنراك فىنا ضعيفاً
ولولا رهطك لرجمناك وما انت
علينا بعزیز^{۴۱}

قوم پاسخ دادند که ای شعيب! ما بسیاری

از آنچه می‌گویند نمی‌فهمیم، و تو در میان ما شخص بی‌ارزش ناتوانی هستی، و اگر ملاحظه طایفه ات نبود سنگسارت می‌کردیم که تو را نزد ما عزت و احترامی نیست.

بر اساس این آیه متوجه می‌شویم که پس از این که حضرت شعیب قوم خود را به پرستش حق دعوت می‌کند، ارزش و احترام خود را از دست می‌دهد، چون دعوت او با آنچه آنان و نیاکانشان می‌گفتند مغایر است، و این بی‌احترامی تا آنجا پیش می‌رود که تصمیم به سنگسار کردن او می‌گیرند، اما باز همین قوم مداری و تسلط ارزشهای قبل کمک می‌کند و به خاطر قوم او و احترامی که برای طایفه او قائلند از این عمل صرف نظر می‌کنند. اینجاست که حضرت شعیب با تعجب می‌پرسد آیا قوم و طایفه من نزد شما از خداوند عزیزتر و مهم‌ترند که برای آنان احترام قائل شدید و برای خدا هیچ احترام و عزتی قائل نیستید:

قال يا قوم ارمطى اعزّ عليكم من الله^{۲۱}

شعیب گفت: ای قوم، آیا طایفه من عزتش نزد شما بیش از خدا است؟!۲۱

در مورد دیگری نیز قرآن، همین قوم مداری یا به عبارت بهتر در این مورد، خود مداری را دربارهٔ یهود و نصاری مطرح می‌فرماید:

وقالوا لن يدخل الجنة الا من كان هوداً او نصارى تلك امانتهم قل هاتوا برهانكم ان كنتم

صادقین . بلى من اسلم وجهه لله وهو محسن فله اجره عند ربه ولا خوف عليهم ولا هم يحزنون . وقالت اليهود ليست النصارى على شيء وقالت النصارى ليست اليهود على شيء وهم يتلون الكتاب كذلك قال الذين لا يعلمون مثل قولهم فالله يحكم بينهم يوم القيامة فيما كانوا فيه يختلفون^{۲۲}

و بپرد گفتند که: هرگز به بهشت نرود جز طایفه یهود و نصاری این است آرزوهایشان! بگو (ای پیامبر) بر این دهری برهان خوش بیاورید اگر راست می‌گوئید. آری، کسی که از هر جهت تسلیم حکم خدا گردید و نیکو کار گشت، مسلماً اجرش نزد خدا بزرگ خواهد بود و او را هیچ خوف و اندیشه و هیچ حزن و اندوهی در دنیا و آخرت نخواهد بود. بپرد بر این دعویند که نصاری را از حق چیزی در دست نیست، و نصاری بر این دعویند که یهود را. در صورتی که هر دو گروه در خواندن کتاب آسمانی یکسانند (یعنی هر دو طایفه اهل کتاب آسمانی و به خواندن آن بهره‌مندند) این گونه دعویشان نظیر گفتار و مجادلات مردمی است که از کتاب آسمانی بی‌بهره‌اند، و خداوند در این اختلاف روز قیامت حکم خواهد فرمود.

طبق آیه فوق، یهود و نصاری هر کدام خود را بر حق می‌دانند و خداوند می‌فرماید که این عمل از اهل کتاب شایسته نیست، چون روش اینان همانند مشرکین و کفار است که به نیاکان و پیشینیان و گروه خود افتخار کرده و تنها آن را حق می‌دانند و برای دیگران هیچ گونه

ارزش قائل نیستند، اگرچه آنان بر حق باشند.

شذکور در مقابل اناث

از دیگر مبانی ارزشهای مبتنی بر شرک و کفر، توجه به اولاد ذکور در مقابل اناث است. در جاهلیت داشتن فرزند پسر مطلوب بود. و داشتن فرزند دختر نامطلوب و ضد ارزش بوده است. آنان از داشتن فرزند دختر ناراحت شده تا آنجا که دختران خود را زنده به گور می‌کردند:

و اذا بشر احدهم بالانثى ظل وجهه مسوداً وهو كظيم يتوارى من القوم من سوء ما بشر به ايمسكه على هون ام يدسه فى التراب الا ساء ما يحكمون^{۲۳}

و چون یکی از آنها را به فرزند دخترى مژده آید، از شدت غم و حسرت و خسارت سیاه شده و سخت دلنگ می‌شود و از این عار روی از قوم خود پنهان می‌دارد و به فکر می‌افتد که آیا آن دختر را با ذلت و خواری نگهدارد یا زنده به خاک گور کند؟ (عاقلان) آگاه باشید که آنها بسیار بد می‌کنند.

ام اتخسذ مما يخلق بنات واصفاكم بالبنين واذا بشر احدهم بما ضرب للرحمن مثلاً ظل وجهه مسوداً وهو كظيم^{۲۴}

(ای مشرکان قریش) آیا خدا از مخلوقات خود برای خویش دختران را برگزید و شما را به پسران امتیاز داد؟ و هنگامی که به هر کدام از مشرکان دخترانی را که به خدا نسبت دادند مژده دهند (تنگ دارد و) رویش (از غم) سیاه می‌شود و (بناچار) خشم فرو می‌برد.

قد خسروا الذين قتلوا اولادهم
سفهاً بغير علم وحرّموا ما رزقهم
الله افتراء على الله قد ضلّوا وما
كانوا مهتدين^{۲۶}

البته آنها که فرزندان خود را به سفاقت
و نادانی کشتند و آنچه را که خدا روزی آنان
ساخته است، از روی افترا بستن بر خدا، تحریم
نمودند زیانکارند. آنها سخت گمراه شده
و هدایت نیافتند.

۶ قدرت مادی

ارزشهای جامعه مشرک و کافر
بر قدرت مادی استوار است. آنان
مظاهر حیات مادی را موجب
قدرتمند شدن می دانند و بنا بر این
هر چه از این مظاهر برخوردار باشند
به همان نسبت خود را دارای قدرت
بیشتر محسوب می کنند. البته
برخی از این مظاهر در آیات قبلی
مطرح شده اند ولی در آیه ذیل، آنان
مستقیماً برخوردار از این مظاهر را
موجب کسب قدرت و رسیدن به
سعادت حقیقی برای خود می
دانند:

وقالوا نحن أكثر أموالاً وأولاداً
وما نحن بمعدّبين^{۲۷}

و گفتند که ما بیش از شما مال و فرزند
داریم (چون نعمت دنیای ما افزون تر است) در
آخرت هرگز رنج و عذابی نخواهیم داشت.

در برخی دیگر از آیات، خداوند
آنان را گروهی می داند که به مظاهر
حیات دنیوی بسنده کرده و به آن دل
خوش دارند و آن را تنها هدف
و مقصود خود در زندگی می دانند،

در صورتی که از دیدگاه قرآن، هدف
اصلی نهایی نزد خداوند است:

زین للناس حبّ الشهوات من
النساء والبنین والقناطر المقنطرة
من الذهب والفضة والخيل المسومة
والأنعام والحرق ذلك متاع الحياة
الدنيا والله عنده حسن المآب^{۲۸}

برای مردم (ظاهریین دنیاپرست کوتاه نظر)
حب شهوات نفسانی که عبارت از میل به زنها
و فرزندان و همیانهای زر و سیم و اسبهای نشاندار
نیکو و چهار پایان و مزارع و املاک است زینت
داده شده است، لکن اینها همه متاع زندگی
فانی دنیاست و منزل بازگشت نیکو نزد
خداست.

البته حیات دنیا تنها نزد کافران
زینت یافته و پسندیده است ولی نزد
مؤمنین تقوی و پرهیزکاری.

زین للذین کفروا بالحياة الدنيا
ویسخرون من الذین آمنوا والذین
اتقوا فوقهم يوم القيامة والله یرزق
من یشاء بغير حساب^{۲۹}

حیات عاریت و متاع دنیوی در نظر کافران
جلوه نموده که اهل ایمان را مسخره می کنند
ولی مقام تقوی پیشگان روز قیامت بس برتر از
کافران است و خدا به هر که خواهد روزی بی
حساب ببخشد.

اولئک الذین اشتروا الحياة الدنيا
بالآخرة فلا یخفف عنهم العذاب
ولا هم ینصرون^{۳۰}

اینان همان کسانی که متاع دوروزه دنیا را
خریده و ملک ابدی آخرت را فروختند پس (در
آخرت) عذاب آنها هیچ تخفیف نیابد و هیچ
کس آنان را یاری نخواهد کرد.

باتوجه به اینکه متاع دنیا از اصالت

برخوردار نیست، لذا نمی تواند
موجب رستگاری کسانی گردد که به
دنبال کسب بیشتر آن هستند، این
افراد علیرغم برخوردار از متاع
دنیا، از زیانکاران واقعی می باشند:

ولتجدنهم احرص الناس على
حیوة ومن الذین اشركوا یؤدّ احدهم
لو یعمّر ألف سنة وما هو بمزحزحه
من العذاب ان یعمّر والله بصیر بما
یعملون^{۳۱}

و بر همه پیداست که یهود به حیات مادی
حریص تر از همه خلق اند حتی مشرکان. از
این رو هر یهودی آرزوی هزار سال عمر می کند
و (اگر به آرزویش برسد) هزار سال عمر هم او
را از عذاب خدا نرهاند و خدا به کردار ناپسند
آنان آگاه است.

کالذین من قبلکم کانوا اشدّ
منکم قوة واکثر أموالاً واولاداً
فاستمتعوا بخلقهم فاستمتعتم
بخلقکم كما استمتع الذین من
قبلکم بخلقهم وخصتم کالذی
خاضوا اولئک حبطت اعمالهم فی
الدنيا والآخرة واولئک هم
الخاصرون^{۳۲}

شما هم در دنیا طلبی بمانند آنهاست که پیش
از شما بودند هستید، در صورتی که پیشینیان از
شما قوی تر و مال و اولادشان بیشتر بود. به
متاع فانی دنیا و روزی بمانند شما متمتع
بودند. اکنون که نوبت به شما رسید از هلاکت
آنها فراموش کرده مانند آنها به تمتع دنیا سرگرم
شدید و بمانند آنها در شهوات دنیا فرو رفتید،
شما نیز به عقوبت آنها می رسید. آنان مردمی
هستند که اعمالشان در دنیا و آخرت ناپرد
و باطل گشت و به حقیقت زیانکاران عالمند.

۷- بزرگان و پیشوایان فاسد

علاوه بر نیاکان و پیشینیان، گروه دیگری که در شکل گیری ارزشهای جاهلیت مؤثرند، بزرگان و پیشوایان آنها می باشند:

وقالوا ربنا انا اطعنا سادتنا
وكبراءنا فاضلونا السبيلا^{۵۳}

وگویند خدایا ما اطاعت امر بزرگان
و پیشوایان (فاسد) خود را کردیم که ما را به راه
ضلالت کشیدند.

ضد ارزشها در جاهلیت

به منظور درک بهتر و شناخت
بیشتر ارزشهای هر جامعه ای، بهتر
است علاوه بر مطالعه ارزشها، ضد
ارزشهای آن جامعه نیز مورد مطالعه
و بررسی قرار بگیرد، چون ضد
ارزشها به لحاظ این که مشخص
می کنند چه چیزهایی بد و ناپسند
هستند، کمک به شناخت چیزهای
خوب و پسندیده می کنند. لذا در این
قسمت به بحثی در مورد ضد
ارزشهای جاهلیت می پردازیم تا
بحث گذشته را کاملتر کرده و مبانی
ارزشهای آنان بهتر شناخته شود.

در برخورد با ارزشهای
توحیدی، آنان دو نکته عمده را
مطرح می کنند که می توان این دو
مطلب را بعنوان ضد ارزشهای
جاهلیت محسوب کرد؛ یکی
همجنس بودن پیامبران با انسان
و دیگر پیروی افراد پست و فرومایه از
دعوت پیامبران. در اینجا به بحث
در این موارد می پردازیم.

۱- همجنس بودن پیامبران با انسان

یکی از دلایلی که کفار و مشرکین
بر اساس آن در مقابل دعوتهای
پیامبران الهی ایستادگی کرده
و دستورات و تعالیم آنها را
نمی پذیرفتند، این بود که به پیامبران
می گفتند چون شما بشری همانند ما
هستید، نمی توانیم حرفهای شما را
قبول کنیم. آنان فکر می کردند که
پیامبران بایستی از ملائکه
و در هر صورت غیر از بشر باشند.
بنابراین همجنس بودن پیامبران با
انسان. از جمله ضد ارزشهای این
جوامع بوده و رفتار و گفتار خود را در
مقابله با آن تنظیم می کردند:

فقال الملا الذین کفروا من قومه
مانریک الا بشرأ مثلنا^{۵۴}

نوح را سران کافر قومش پاسخ دادند که ما
ترا مانند خود بشری بیشتر نمی دانیم.

مشرکان می گفتند که شما بشری
مثل خود ما هستید، گرچه
نمی توانید ما را بدرستی رهبری
و هدایت کنید و هدف شما از ادعای
پیامبری چیز دیگری است، از جمله
جلوگیری از بت پرستی را که
عادت نیاکان آنان بود و نیز
حس برتری جویی پیامبران را ذکر
می کردند:

قالوا ان انتم الا بشر مثلنا تردون
ان تصدونا عما كان يعبد آباؤنا
فأتونا بسلطان مبين^{۵۵}

کافران گفتند: ما شما پیغمبران را مثل خود
بشری بیشتر نمی دانیم که به دعوی نبوت
می خواهید ما را از آنچه پدران ما می پرستیدند

منع کنید (واگر برستی پیغمبر هستید) برای ما
حجت و معجزی بیاورید.

فقال الملؤا الذین کفروا من
قومه ما هذا الا بشر مثلکم یرید ان
یتفضّل علیکم ولو شاء اللّٰه لانزل
ملائکة ما سمعنا بهذا فی آباؤنا
الأولین^{۵۶}

اشراف قوم او که کافر شدند در پاسخ نوح
به مردم چنین گفتند که: این شخص جز آن که
بشری است مانند شما که می خواهد بر شما
برتری یابد فضیلت دیگری ندارد، و اگر خدا
می خواست رسول بر بشر بفرستد همانا از
جنس فرشتگان می فرستاد. ما این سخنانی که
این شخص می گوید از پدران پیشین خود هیچ
نشنیده ایم (ولذا دعوی او را نباید
تصدیق کنیم).

مردم از این که یکی از آنان
عهده دار مقام پیامبر شده و آنان را به
حقیقت جویی و حق پرستی دعوت
می کند. شگفت زده می شدند
و پیامبر را ساحری چیره دست
می پنداشتند:

اكان للناس حجباً ان اوحینا الی
رجل منهم ان انذر الناس وبشر
الذین آمنوا ان لهم قدم صدق عند
ربهم قال الکافرون ان هذا
لساحر مبين^{۵۷}

آیا مردم تعجب کردند از این که مایکی از
افراد آنها را به وحی و رسالت خود برگزیده
(و گفتیم: برو) و خلق را از عذاب قیامت
بترسان و مؤمنان را به رحمت خدا بشارت ده
که به راستی مقامشان نزد خدا رفیع است؟
(چون رسول خدا سخن گفت) کافران در مقام
انکار برآمده و گفتند این شخص ساحر

آنان می پنداشتند که رسالت و پیامبری نیاز به داشتن قدرتی برتر از آنگونه که مورد قبول مشرکین است، دارد. پیامبران نیایستی مثل سایر مردم نیازهای مادی داشته باشند، بایستی با آنان فرشته ای بطور محسوس همراه باشد و یا چنان ثروتمند باشند که نیازمند به دیگران نباشند. در صورتی که پندارهای آنان باطل بود و پیامبری - مغایر با آن پندارها - واقعیت یافته و اراده الهی مبنی بر گسترش توحید توسط افرادی از خود انسانها تحقق یافته بود:

وقالوا مال هذا الرسول يأكل الطعام ويمشي في الأسواق لو لا أنزل اليه ملك فيكون معه نذيرا. او يلقى اليه كنز او تكون له جنة يأكل منها وقال الظالمون إن تتبعمون إلا رجلاً مسحوراً^{۵۸}

و کافران گفتند: چرا این رسول (اگر براستی پیغمبر خدا است) غذا تناول می کند و در (کوچه و) بازار راه می رود و چرا فرشته محسوس و ظاهر بر او نازل نمی شود تا گواه صدق او باشد، یا چرا بر این رسول گنجی فرو نیفتد (تا از فقر نجات یافته ثروتمند شود) یا چرا باغی ندارد که از میوه هایش تناول کند و ستمکاران پس از این همه چون چراها باز به مردم گفتند که شما (پیروان این رسول) پیروی نمی کنید مگر مردی را که سحر و شعبده از راهش برده است. خداوند در پاسخ این گونه افراد می فرماید:

وما أرسلنا قبلك من المرسلين إلا إنهم ليأكلون الطعام ويمشون في الأسواق وجعلنا بعضكم لبعض فتنة أتصبرون وكان ريبك بصيرا^{۵۹}

وما هیچ رسولی را پیش از تو به سوی خلق نفرستادیم مگر آنکه آنها هم مانند تو غذا می خوردند و در میان (کوچه و) بازار راه می رفتند، (پس آمت به این عذر تکذیب رسالت تو نتواند کرد) و ما بعضی از شما بندگان را سبب آزمایش بعضی دیگر می گردانیم که آیا صبر در طاعت خواهید کرد؟ و پروردگارتو به احوال و اعمال همه خلق آگاه است.

پیامبران نیز حقیقت را اینگونه برای قوم خود مطرح می کنند:

قالت لهم رسولهم إن نحن إلا بشر مثلکم ولكن الله یمن علی من یشاء من عباده و ما کان لنا أن نأتیکم بسلطان إلا باذن الله و علی الله فلیتوکل المؤمنون^{۶۰}

رسولان به کافران پاسخ دادند که: آری ما هم مانند شما بشری بیش نیستیم؛ لیکن خدا هر کس از بندگان خود را که بخواهد به نعمت نبوت منت می گذارد، و ما را نرسد که آیت و معجزی برای شما جز به اذن او بیاوریم. مؤمنان باید در هر حال به خدا توکل کنند.

آ پیروی افراد پست و فرومایه از پیامبران از جمله دلایل دیگر برای عدم پیروی مشرکین و کفار از پیامبران، این است که آنان می گفتند: چون کسانی که به شما ایمان آورده اند، افرادی پست و فرومایه هستند، یعنی مؤمنان افراد معمولی و عادی و توده

مردمند نه اشراف و بزرگان و ثروتمندان، ما نمی توانیم دعوت شما را بپذیریم. این طرز تلقی مبتنی بر ارزشهای آنها بود که برای بزرگان قوم خود و اشراف و ثروتمندان آنان اهمیت و احترام قائل بودند و رفتار آنان را به عنوان الگو و اسبوه می پذیرفتند و از آنان پیروی می کردند، بنابراین کسانی که این ویژگیها و صفات را نداشتند جزء ضد ارزشها محسوب می شدند و نمی توانستند از آنان پیروی کرده یا رفتارشان را بعنوان الگو بپذیرند. مشرکین ایمان آورندگان را سفیه، پست و فرومایه می خواندند و می گفتند:

وإذا قیل لهم آمنوا كما آمن الناس قالوا أنؤمن كما آمن السفهاء إلا إنهم هم السفهاء ولكن لا یعلمون^{۶۱}

و چون به آنها گویند: ایمان آورید چنانکه دیگران ایمان آوردند، پاسخ دهند که: چگونه ما ایمان بیاوریم همانند بی خردان؟ آگاه باشید که ایشان خود سخت بی خردند ولی نمی دانند.

فقال الملا الذین کفروا من قومه ماتریک الا بشرأ مثلنا و ما نریک أتبعک الا الذین هم ارادنا بادی بل نظنکم کاذبین^{۶۲}

نوح را سران کافر قومش پاسخ دادند که: ما تو را مانند خود بشری بیشتر نمی دانیم و در بادی نظر، آنان که پیرو تو اند، اشخاص پست و بی قدر ما بیش نیستند و ما هیچ گونه مزیتی به

شما نسبت به خود نمی بینیم (که تورا پیغمبر
و پیشوای خلق شناسیم) بلکه شما را دروغگو
می پنداریم.

**قالوا أنؤمن لك واتبعك
الأرذلون**^{۲۳}

قوم نوح (از کبر و خودپرستی) پاسخ دادند
که ما چگونه به تو ایمان آوریم در صورتی که
پیروانت معدودی مردم خوار و فرومایه اند.

اینها بود مبانی ارزشهای جوامع
جاهلی که پیامبران الهی در آن
جوامع مبعوث شدند تا با این
ارزشها مقابله کرده و ارزشهای
متعالی الهی را جایگزین آنها نمایند.
در واقع این ارزشها در جهت مقابل
و مخالف ارزشهای رایج این گونه
جوامع قرار داشت و در دیدگاه
توحید، ارزشهای این جوامع جزء
ضد ارزشها محسوب می شود.
بنابراین تا اینجای بحث تا حدودی
مشخص می شود که ارزشهای الهی
چگونه است و جهت گیری آنها کدام
است، اما به منظور تکمیل بحث
و نتیجه گیری بهتر می پردازیم به
دیدگاه قرآن در مورد مبانی ارزشهای
اجتماعی توحیدی:

مبانی ارزشهای توحیدی

اگر بخواهیم زیربنای ارزشهای
اسلامی را در مقابل زیربنای
ارزشهای جاهلیت که شرک و کفر
است، مشخص کنیم، بدون شک
این زیر بنا توحید است. توحید نه
تنها زیربنای ارزشها بلکه زیر بنای
تمامی احکام و تعالیم و معارف

اگر بخواهیم زیربنای

ارزشهای اسلامی را

در مقابل زیربنای

ارزشهای جاهلیت که

شرک و کفر است،

مشخص کنیم، بدون

شک این زیر بنا

توحید است. توحید

نه تنها زیربنای

ارزشها بلکه زیر

بنای تمامی احکام

و تعالیم و معارف

اسلامی است و همان

شعاری است که

اسلام دعوت خود را

با آن آغاز کرد و هدفی

است که در ساختن

جامعه آن را تعقیب

می کند و خواستار

جامعه ای است که

تمامی شؤون

و جوانب آن بر

توحید استوار باشد.

اسلامی است و همان شعاری است
که اسلام دعوت خود را با آن آغاز
کرد و هدفی است که در ساختن
جامعه آن را تعقیب می کند
و خواستار جامعه ای است که تمامی
شؤون و جوانب آن بر توحید
استوار باشد.^{۲۴}

منظور از توحید، عقیده به این
است که برای عالم خدای یگانه ای
است که بوسیله پیغمبران خود، راه
جامع و کامل، سعادت را به مردم
ابلاغ نموده و او است که در روز
قیامت همگان را برای پاداش و کیفر
جمع می کند. این همان اساس
واحدی است که اسلام، اجتماع
خود را بر آن مبتنی نموده و با کمال
دقت در حفظ آن مراقبت
می کند.^{۲۵}

ارتباط توحید با رفتار و عملکرد
انسان در قسمتی از توحید تحت
عنوان توحید عملی مشخص
می شود و توحید عملی یعنی کردار
نیک، فقط برای رضای خدا و انتظار
ثواب اخروی از او نه برای دلخواه
خود و شریک وی انجام گیرد.
بعبارت دیگر، توحید عملی آن
است که انسان به امید ثواب و به یاد
روز جزا - که کیفرها و پاداشها
آنجا است - کاری بکند، در مقابل،
شرک در عمل آن است که روز جزا را
فراموش کند و کاری انجام دهد ولی
نه برای رضای خدا، بلکه برای
خواهش دل خود و تعلق به مال یا
تحسین مردم و مانند اینها.^{۲۶}

توحید و اهمیت آن در اسلام و جامعه اسلامی، در آیات متعددی از قرآن کریم مطرح شده است، در اینجا به چند آیه که به بحث ما نزدیک است اشاره می‌کنیم:

در آیات زیر خداوند، عزت و خوبی را از آن خود می‌داند. بنابراین اگر کسی در حیات دنیا، دنبال عزت است و می‌خواهد رفتار و کردار او پسندیده و مطلوب باشد و به بیان دیگر ارزشهای زندگی خود را تدوین کند بایستی به او بگردد و ارزشهای متعالی را از او کسب نماید:

من كان يريد العزة فلله العزة
جميعاً^{۶۷}

هر که طالب عزت است (بداند) که همانا در ملک وجود، تمام عزت خاص خداست.

وما عند الله خير للأبرار^{۶۸}
و آنچه نزد خداست برای نیکان از هر چیز بهتر است.

بنابراین اگر کسی ارزشهایش غیر از این باشد متضرر شده است:
ومن يبتغ غير الاسلام ديناً فلن
يقبل منه وهو في الآخرة من
الخاسرين^{۶۹}

و هر کس غیر از اسلام دینی اختیار کند، هرگز از وی پذیرفته نیست و او در آخرت از زیانکاران است.

توحید، زیربنای ارزشهای اجتماعی در اسلام است، این ارزشها دارای مبانی خاصی نیز هست که عمده‌تأ عبارتند از: ایمان، تقوی و عمل صالح. بر اساس این

مبانی است که اسلام ارزشهای خود را بنا نهاده است، در اینجا به بحث مختصر درباره آنها می‌پردازیم:

۳- ایمان

یکی از مبانی ارزشگذاری در اسلام ایمان است. این عامل، با توحید که به عنوان زیربنای ارزشهاست، ارتباط تنگاتنگ دارد. توحید، حقیقتی است که ذکر آن گذشت، اما ایمان به هر چیزی عبارتست از علم به آن با التزام عملی به آن، پس صرف علم و یقین به وجود چیزی بدون التزام عملی، ایمان به آن چیز نیست^{۷۰} و در اینجا ایمان به خدا عبارتست از عقد قلبی بر یگانگی او بر آن دینی که تشریح کرده است.^{۷۱} بنابراین آنچه در ایمان مهم است علم و عمل به صورت توأمان است و آن چنان نیز قابل تفکیکند که مرحوم علامه طباطبائی می‌گوید: ایمان به تنهایی و بدون عمل صالح، ثواب ندارد، بلکه چه بسا که ایمان بدون عمل صالح ظلم هم باشد.^{۷۲}

در تفسیر عیاشی از زبیری روایت شده که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم آیا مرا از ایمان خبر می‌دهی تا بدانم آیا ایمان مجموع قول و عمل است و یا قول بدون عمل؟ فرمود: ایمان همه اش عمل است، چون قول هم یکی از اعمال است که خدا واجبش کرده و در کتابش بیان نموده است.^{۷۳}

در آیات زیادی از قرآن کریم،

ایمان آورندگان و مؤمنان را رستگاران واقعی می‌داند و رفتار و کردار آنان را مطلوب و پسندیده می‌شمارد، یعنی رفتارهایی ارزش است که بر مبنای ایمان به خدا شکل گرفته باشد.

والذین آمنوا وعملوا الصالحات
و آمنوا بما نزل علی محمد وهو
الحق من ربهم کفر عنهم سیئاتهم
واصلح بهم^{۷۴}

آنان که به خدا گرویدند و نیکوکار شدند و به قرآنی که بر محمد صلی الله علیه و آله وسلم نازل شد که البته بر حق و از جانب خدا بود ایمان آوردند خدا از گناهانشان درگذشت و امر [دین و دنیا]شان را اصلاح فرمود.

در آیه ذیل نیز خوبی را ایمان به خدا و روز معاد و ملائکه و قرآن و پیامبران الهی می‌داند و غیر آن را نادرست و ضد ارزش تلقی می‌کند:
ليس البر أن تولوا وجوهكم قبل
المشرق والمغرب ولكن البر من
آمن بالله واليوم الآخر والملائكة
والكتاب والنبيين^{۷۵}

نیکوکاری بدان نیست که روی به جانب مشرق یا مغرب کنید، لیکن نیکوکاری کسی است که به خدای عالم و روز قیامت و فرشتگان و کتاب آسمانی و پیغمبران ایمان آورد.

در مورد قوم قارون نیز که شیفته داراییها و زینتهای او شده بودند، می‌فرماید که ایمان به خداوند بهتر از همه زیورآلات و ثروت قارون است:

فخرج علی قومه فی زینته قال

الَّذِينَ يَرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ . وَقَالِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيَلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَلَا يُلْقِيهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ^{٧٦}

روزی قارون با زیور و تجمل بسیار بر قومش درآمد، مردم دنیا طلب گفتند: ای کاش همانقدر که به قارون از مال دنیا داده شده، به ما هم عطا می شد که وی بهره بزرگ و حظ وافر را داراست. اما صاحبان مقام علم و معرفت به آن دنیا پرستان گفتند: وای بر شما، ثواب خدا برای آن کس که به خدا ایمان آورده و نیکوکار گردیده بسی بهتر است ولی هیچ کس جز آن که صبر پیشه کند بدان ثواب نخواهد رسید.

در آیه زیر نیز مبانی ارزشهای جاهلیت را به عنوان ضد ارزش معرفی کرده، و ایمان و عمل صالح را مبنای ارزشهای اسلامی می داند:

وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ ... وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرِّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَىٰ إِلَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلِئِنَّكَ لَهُمْ جِزَاءُ الضَّعْفِ بِمَا صَمَلُوا وَهُمْ فِي الْغُرَفَاتِ آمِنُونَ^{٧٧}

وگفتند که ما بیش از شما مال و فرزند داریم (و چون نعمت دنیای ما افزون تر است) در آخرت هرگز رنج و عذاب نخواستیم داشت ... و هرگز اموال و اولاد شما چیزی که شما را به درگاه ما مقرب کند نیست، مگر آنان که با ایمان و عمل صالح مقرب شوند و پاداش آنان پیاس اعمال صالحان مضاعف و افزون

است و در غرفه های بهشت ایمن و آسوده خاطرند.

۳- تقوی

همانگونه که بین ایمان و توحید ارتباط تنگاتنگ و ناگسستی وجود داود، بین تقوی با آن عوامل نیز همین رابطه برقرار است؛ در واقع این ارتباط بین تمام مبانی ارزشها موجود است چون تمامی آنها مبتنی بر یک پایه هستند و آن توحید می باشد.

تقوی تنها مزیت حقیقی انسان است، و عاملی است که انسان را به سعادت حقیقی که زندگی طیبه وابدی در جوار رحمت پروردگار است می رساند و نه تنها مایه سعادت اخروی است، بلکه سعادت دنیوی انسان را نیز تأمین می کند.^{۷۸} این است که خداوند به طور مکرر انسان را به تقوی و پرهیزکاری سفارش می کند:

يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله

تقوی تنها مزیت حقیقی انسان است، و عاملی است که انسان را به سعادت حقیقی که زندگی طیبه وابدی در جوار رحمت پروردگار است می رساند.

وقولوا قولاً سدیداً^{٧٩}

ای اهل ایمان، متقی و خدا ترس باشید و همیشه به حق و صواب سخن گوید.

وبهترین توشه را تقوی دانسته و می فرماید:

فَأَنْ خَيْرُ الزَّادِ التَّقْوَى^{٨٠}

همانا بهترین زاد و توشه تقوی و پرهیزگاری است.

و در مقابل آن که به حیات مادی دنیا دل بسته، دارندگان ایمان و تقوی را ستایش کرده و گرامی می دارد:

زَيْنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَيَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ^{٨١}

حیات عاریت و متاع دنیوی در نظر کافران جلوه نمود، که اهل ایمان را مسخره می کنند ولی مقام تقوی پیشگان روز قیامت بس برتر از کافران است و خدا به هر که بخواهد روزی بی حساب ببخشد.

۴- عمل صالح

قبلاً دیدیم که عمل صالح از ایمان جدا نیست بلکه جزء لاینفک آن می باشد، اما از آنجا که در آیات قرآن جداگانه و در کنار ایمان مطرح شده، ما هم آن را جداگانه مورد بحث قرار می دهیم.

مرحوم علامه طباطبائی درباره عمل صالح می نویسد: صلاحیت عمل هر چند که در قرآن کریم بیان نشده که چیست و لکن آثاری را که برای آن ذکر کرده معنای آن را روشن می سازد. از جمله آثاری

که برای آن معرفی کرده این است که عمل صالح آن عملی است که شایستگی برای درگاه خدای تعالی داشته باشد، اثر دیگر آن را این دانسته که صلاحیت برای ثواب دادن در مقابلش دارد، اثر دیگرش این است که عمل صالح کلمه طیب را به سوی خدای تعالی بالا می برد. پس، از این چند اثری که به عمل صالح نسبت داده، نهمیده می شود که صلاح عمل به معنای آمادگی و لیاقت آن برای تلبس به لباس کرامت است و در بالا رفتن کلمه طیب به سوی خدای تعالی مدد و کمک است.^{۸۲}

بنابراین، عمل صالح بر مبنای توحید، ایمان به خدا و تقوی از انسان سر می زند و رفتارهایی را شامل می گردد که منطبق بر ارزشهای اسلامی است چنانکه رفتار انسان بر اساس آن تنظیم نشود، ضد ارزش خواهد بود چنانکه می فرماید:

وما اموالکم ولا اولادکم بالتی تقرّبکم عندنا زلفی الا من آمن وعمل صالحاً فاولئک لهم جزاء الغرفات آمنون^{۸۳}

و هرگز اموال و اولاد شما نمی توانند شما را به درگاه ما مقرب کنند. مگر آنکه با ایمان و عمل صالح کسی مقرب شود و آنان پاداش اعمال صالحان مضاعف و افزون است و در غرفه های بهشت ایمن و آسوده خاطرند.

ایمان به خدا و عمل صالح است که موجب از بین رفتن بدیها و آمرزش گناهان و کسب سعادت می شود:

والذین آمنوا وعملوا الصالحات

و آمنوا بما نزل علی محمد وهو الحق من ربهم کفر عنهم سیئاتهم واصلح بالهم^{۸۴}

آنان که به خدا گرویدند و نیکوکار شدند و به قرآنی که بر محمد مرسله و کلام نازل شد که البته بر حق و از جانب خدا بود ایمان آوردند، خدا از گناهانشان در گذشت و امر آردین و دنیا ایشان را اصلاح فرمود.

به خلافت رسیدن انسان در زمین و بدست آوردن قدرت و حاکمیت حقیقی نیز مقرون ایمان و عمل صالح است:

وعدالله الذین آمنوا منکم وعملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم ولیبدلنهم من بعد خوفهم امنا یعبدوننی لایشرکون بی شیئاً ومن کفر بعد ذلک فاولئک هم الفاسقون^{۸۵}

خدا به کسانی از شما بندگان که ایمان آوردند و نیکوکار گردید و وعده فرموده که در زمین خلافت دهد، چنانکه امم صالح پیامبران گذشته جانشین پیشینان خود شدند و علاوه بر خلافت، دین پسندیده آنان را (که اسلام واقعی است) بر همه ادیان تمکین و تسلط عطا کند، و به همه مؤمنان پس از خوف و اندیشه از دشمنان ایمنی کامل دهد که مرا به یگانگی، بی هیچ شائبه شرک پرستش کنند و بعد از آن هر که کافر شود به حقیقت فاسق تبهکار است.

زندگی خوب در دنیا و آخرت و برخورداری از نعمت بهشت جاودان، نیز در گرو ایمان و عمل صالح می باشد:

من عمل صالحاً من ذکر او انثی وهو مؤمن فلنحییته حیوة طيبة ولنجزینهم اجرهم باحسن ماکانوا یعملون^{۸۶}

هرکس از مرد و زن، کار نیکی به شرط ایمان به خدا به جای آورد، ما او را در زندگی خوش و با سعادت، زنده می گردانیم و اجری بسیار بهتر از عمل نیکی که کرده به او عطا می کنیم.

والذین آمنوا وعملوا الصالحات اولئک اصحاب الجنة هم فیها خالدون^{۸۷}

و کسانی که ایمان آوردند و کارهای نیک و شایسته کردند، اهل بهشتند و پیوسته در بهشت جاودان متعمم خواهند بود.

و یبشّر المؤمنین الذین یعملون الصالحات ان لهم اجرأ کبیراً^{۸۸}

و اهل ایمان را که نیکوکار باشند به اجر و ثواب عظیم بشارت می دهد.

شد قبلاً گفته شده که ارزشهای جاهلیت بر مبنای مظاهر حیات دنیا شکل گرفته است، اما اسلام که مبانی ارزشها را بر توحید، ایمان و سایر مبانی مورد بحث قرار داده، از دنیا صرف نظر نکرده است، بلکه در ارزش گذاریها هم به دنیا توجه دارد و هم به آخرت و در مقایسه، تقدم بیشتری برای آخرت قائل شده است و این به معنای چشم پوشی از دنیا نیست، خداوند بوسیله مظاهر حیات دنیوی به انسان کمک می کند و این مظاهر در واقع نعمات الهی هستند که بایستی به صورت شایسته و درست مورد بهره برداری قرار

بگیرند:

ویمددکم بأموال وبنین ویجعل
لکم جنات ویجعل لکم انهاراً^{۸۹}

و شمارا به مال بسیار و پسران متعدد مدد
فرماید و باغهای خرم و نهرهای جاری به شما
عطا کند.

ثم ردنا لکم الکرّة علیهم
وآمدناکم بأموال وبنین وجعلناکم
اکثر نفیراً^{۹۰}

آنگاه شمارا به روی آنها برگردانیم و بر آنها
غلبه دهیم و با اموال و فرزندان مدد بخشیم
و عده (جنگجویان) شمارا بسیار گردانیم.

بر اساس تعالیم اسلام، دنیای
ناپسند و شادمانی به آن مذموم
می باشد. همچنین اگر دلبستگی به
دنیا موجب غفلت انسان از آخرت
گردد کاری نادرست است، و گرنه
استفاده از دنیا مطابق تعالیم
اسلامی، نه تنها نفی نشده، بلکه
خداوند زندگی دنیا را محل
بهره گیری انسان قرار داده،
همانطور که می فرماید:

ولکم فی الارض مستقر و متاع
الی حین^{۹۱}

تا زمان معین این زمین محل قرار و منفعت
شماست است.

منتهی همانطور که گفته شد، در
مقایسه با آخرت، خداوند این یکی
را ارجح دانسته و می فرماید:

ومن اراد الاخرة وسمی لها
سمیها وهو مؤمن فاولئک کان
سمیهم مشکوراً^{۹۲}

و کسانی که طالب حیات آخرت باشند
و برای آن به قدر طاقت بکوشند، البته به شرط

ایمان به خدا، سعی آنها مقبول و مأجور
خواهد بود.

ضد ارزشها در اسلام

همانند بحث مربوط به مبانی
ارزشهای جاهلیت، که در آنجا به
منظور آشنائی و شناخت بهتر آن
ارزشها، به بیان ضد ارزشهای
جاهلیت پرداختیم، در اینجا نیز به
دلیل آنکه بیان مبانی ضد ارزشها در
اسلام کمک به درک بهتر و بیشتر
ارزشهای اسلامی می کند، به بحث
پیرامون آن می پردازیم.

در بررسی مبانی ارزشهای
جاهلیت دیدیم که در نزد آنان
ارزشها بر مبنای مظاهر حیات
دنیوی استوار است که عمدتاً شامل
نوعی قوم مداری ارزش بی چون
و چرا قابل شدن برای نیاکان
و خویشاوندان و ما پرستی می شود.
از آنجا که ارزشهای اسلامی
و جاهلیت در مقابل یکدیگر قرار
دارند، این مبانی جزء ضد ارزشهای
اسلامی قلمداد می شوند.

۱- قوم مداری

(نیاکان، اقوام، خویشان)

در مبانی ارزشهای جاهلیت
گفتیم که آنان همواره در مقابل انبیاء
الهی مقاومت کرده و به پیروی از
ایشان تن نمی دادند و دلیل این عمل
خود را دنباله روی از اجداد و نیاکان
خود می دانستند و همواره می گفتند
ما به راه پدران و اجداد خود می رویم

و چون راه آنها با شما جدا است لذا
نمی توانیم تعالیم شما را بپذیریم، از
دیدگاه قرآن این مدعا از روی جهل
و نادانی است، مشرکین چون
جاهلند و بهره ای از علم ندارند
چنین ادعایی را مطرح می کنند:

مالهم به من علم ولا لأبائهم
کبرت کلمة تخرج من افواهم إن
یقولون إلا کذباً^{۹۳}

آنها که به این سخنان جاهلانه باطل قائلند
نه خود و نه پدرانشان از روی علم و دانش سخن
نمی گویند، این کلمه کذب و افتراء بزرگ که از
دهانشان خارج می شود جز دروغ
چیزی نیست.

و چون عمل آنها از روی جهل
و نادانی است نه از روی علم، باطل
و مردود می باشد:

فلاتک فی مرية مما یعبد هؤلاء
ما یعبدون إلا کما یعبد ابائهم من
قبل و انا لموقوهم نصیبهم غیر
منقوص^{۹۴}

پس تو ای رسول ما بی شک بدان که آنچه
اینان به پیروی و تقلید از پدرانشان می پرستند
باطل است و آنچه سهم عذاب این مشرکان
است به حد کامل خواهیم داد.

از دیدگاه قرآن، چه بسا اقوام
و خویشان انسان به لحاظ جهالتی که
دارند نتوانند حقیقت را بشناسند،
لذا انسان نیایستی به آنان دل خوش
کند، و یا از آنان پیروی کند، چون
در این صورت آنان دشمن او
خواهند بود:

یا ایها الذین آمنوا إن من
أزواجکم واولادکم عدواً لکم

فاحذروهم وأن تعفوا وتصفحوا
وتغفروا فإن الله غفور رحيم* انما
اموالكم واولادكم فتنة والله عنده
اجر عظيم^{۹۵}

ای اهل ایمان (بدانید که) زنان و فرزندان شما هم برخی (که شما را از اطاعت خدا باز دارند) دشمن شما هستند، از آنان حذر کنید و اگر از آنان عفو و آمرزش و چشم پوشی کنید، خدا هم (در حق شما) بسیار آمرزنده و مهربان است، به حقیقت اموال و فرزندان شما اسباب فتنه و امتحان شما هستند و (بدانید که) نزد خدا اجر عظیم خواهد بود.

قران مجید در جای دیگر نیز اصالت خانواده و نیاکان انسان را مردود اعلام می کند و آن در داستان حضرت نوح است که پسر آن حضرت را به دلیل انجام عمل ناشایست، از اهل او نمی شمرد و او را به هلاکت می رساند:

قال يا نوح انه ليس من اهلك انه
عمل غير صالح فلا تستلن ما ليس
لك به علم ائی اعظک ان تکون من
الجاهلین^{۹۶}

خدا به نوح خطاب کرد که فرزند تو هرگز با تو اهلیت ندارد زیرا او را عمل بسیار ناشایسته است پس تو از من تقاضای امری که هیچ از حال آن آگاه نیستی مکن، من تو را پند می دهم، نصیحت بشنو و از مردم جاهل مباش.

۲- مال دوستی و ثروت اندوزی در مبانی ارزشهای اسلامی گفتیم که اسلام به جمع بین دنیا و آخرت می پردازد و در این دین،

مال دوستی و ثروت اندوزی مطرود است، درست برخلاف جامعه جاهلی که در آنجا در زمره مبانی ارزشها قرار دارد. از دیدگاه قرآن هر چه مال و فرزندان کفار و مشرکین زیاد باشد، باز هم آنان را از عذاب رهایی نخواهد بخشید و برای آنان هیچ ارزش محسوب نمی شود:

لن تغنی عنهم أموالهم ولا
اولادهم من الله شیئاً اولئک
اصحاب النار هم فیها خالدون^{۹۷}

هرگز مال و فرزندان آنان را از عذاب نهر خدا نرساند، آنها اهل دوزخند و در آن همیشه معذبند.

برخورداری آنان از اموال و متاع دنیا به منظور امتحان است که خداوند خواسته این سنت خود را از این طریق در مورد کفار و مشرکین تحقق بخشد:

ولا تمدن عینیک الی ما متعنا به
ازواجاً منهم زهرة الحیوة الدنیا
لنفتنهم فیه و رزق ربک خیر
و ابقی^{۹۸}

ای رسول ما، هرگز به متاع ناچیزی که به قومی (کافر و جاهل) در جلوه حیات دنیای فانی برای امتحان داده ایم چشم آرزو مگشای و رزق خدای تو بسیار بهتر و پاینده تر است.

گذشته از این، همین اموال و اولاد موجب عذاب آنها در هر دو جهان خواهد شد و سرنوشت نهایی آنان خلود در آتش جهنم است.

فلا تمجیک أموالهم ولا اولادهم
انما برید الله ليعذبهم بها فی الحیوة

الدنیا و تزهد أنفسمهم وهم
کافرون^{۹۹}

مبادا تو از کثرت اموال و اولاد آنها در شگفت آیی، خدا می خواهد آنها را به مال و فرزند در زندگی دنیا به عذاب افکند و هنگام مرگ نیز جان آنها در حالتی که کافرند، بدرود.

أن الدین کفروا لن تغنی عنهم
اموالهم ولا اولادهم من الله شیئاً
و اولئک اصحاب النار هم فیها
خالدون^{۱۰۰}

هرگز کافران را بسیاری مال و اولاد از عذاب خدا نتواند رها کند و آنها اهل جهنم و همیشه در آن معذب خواهند بود.

با توجه به همین دیدگاه است که خداوند مؤمنان را نیز سفارش می فرماید که مبادا از راه حق منحرف شده و مانند کفار و مشرکین دچار وسوسه شیطانی شوند و سرگرم مظاهر حیات دنیوی گردند:

یا ایها الذین امنوا لا تلهمکم
اموالکم ولا اولادکم عن ذکر الله
ومن یفعل ذلک فاولئک هم
الخاصرون^{۱۰۱}

ای اهل ایمان، مبادا مال و فرزندان شما را از یاد خدا غافل سازد، و کسانی که بواسطه دنیا از یاد خدا غافل شوند آنها به حقیقت زیانکاران عالمند.

چون آن چیزی که در نهایت به کمک انسان می آید ایمان و عمل صالح او است نه اقوام و خویشان:

لن تنفعکم ارحامکم ولا
اولادکم یوم القیمة^{۱۰۲}

(مؤمنان بدانید که) هرگز روز قیامت خوششان و فرزندان شما هیچ سودی برایتان ندارند.

این گونه است که خداوند از کسانی که به آنها نعمتهای دنیوی را ارزانی داشته ولی آنها در مقابل، به جای ستایش به مخالفت با او و دین او پرداخته و همان نعمات را به جای خدای خود گرفتند، انتقام خواهد گرفت:

ذرنی ومن خلقت وحیداً،
وجعلت له مالاً ممدوداً، وبنین
شهوداً، ومهدت له تمهیداً، ثم
یطمع ان ازید، کلاً انه کان لایاتنا
عنیداً^{۱۰۳}

ای رسول، به من واگذار انتقام آن کس را که من او را تنها آفریدم، و به او مال و ثروت فراوان بدل کردم، و پسران بسیار حاضر به خدمت نصیب گردانیدم، و اقتدار و مکنّت دادم، و (با کفران این نعمتها) باز هم از من طمع افزونی آن دارد هرگز به نعمتش نیفزایم که او با آیات ما دشمنی وعناد دارد.

و به پیامبر اکرم صلوات الله علیه و سلم نیز سفارش می کند که به حال آنان اندوه نخورد، چون آنان خود این گونه زندگی را ترجیح داده و انتخاب کرده اند:

لا تمدنّ عینک الی ما متعنا به
ازواجاً منهم ولا تحزن علیهم
واخفض جناحک للمؤمنین^{۱۰۴}

چشم از این متاع دنیوی که به گروهی از مردم کافر برای امتحان دادیم بیوش، و بر آنان اندوه مخور و اهل ایمان را زیر پر و بال علم و حکمت خود گیر و با کمال حسن خلق

بپروران.

به منظور تکمیل بحث و انجام یک بررسی جامع تر نسبت به آن دسته از آیات قرآن که به مبانی ارزشها مربوط می شود، به سه دسته دیگر از آیات اشاره می کنیم: آیاتی که در آنها ارزشهای جاهلیت و اسلام با یکدیگر مقایسه شده اند، آیاتی که طبق آنها مشرکین و کفار به غلط بودن ارزشها و اعتقادات خود اعتراف می کنند و آیاتی که الگوهایی برای رفتار و ارزشگذاری مؤمنان مشخص کرده است.

مقایسه مبانی ارزشهای جاهلیت

و نوحیدین

بعضی از آیات قرآن، به مقایسه ارزشهای جاهلی و اسلامی پرداخته و ارزشهای جاهلی را مردود و باطل دانسته، در مقابل، صحت و درستی ارزشهای اسلامی را تأیید می کنند. این گونه آیات را می توان همانند بحث قبلی - ضد ارزشها در اسلام - به دو دسته تقسیم کرد. یک دسته آیاتی که مربوط به مقایسه قوم مداری جاهلیت با ارزشهای اسلامی است و دسته دوم، آنها که مال دوستی و ثروت اندوزی آنان را با ارزشهای توحیدی مقایسه می کنند. چون در مباحث قبلی ابعاد مختلف این مبانی مورد بحث قرار گرفت، در اینجا فقط به ذکر نمونه آیات مربوطه می پردازیم.

۱- مقایسه قوم مداری جاهلیت با

ارزشهای اسلامی

لا تجد قوماً یؤمنون بالله والیوم
الآخر یوادون من حاد الله ورسوله
ولو کانوا آباءهم او ابناءهم او
اخوانهم او عشیرتهم اولئک کتب
فی قلوبهم الایمان وایدّمهم بروح
منه ویدخلهم جنّات تجری من
تحتها الانهار خالدین فیها رضی
الله عنهم ورضوا عنه اولئک
حزب الله الا اینّ حزب الله هم
المفلحون^{۱۰۵}

(ای رسول) هرگز مردمی را که ایمان به خدا و روز آخرت آورده اند چنین نخرامی یافت که دوستی با دشمنان خدا و رسول کنند، هر چند آن دشمنان پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشاوندان آنها باشند. این مردم پایدارند که خدا بر دلهاشان نور ایمان گماشته و به روح قدس الهی آنها راموید و منصور گردانیده و در قیامت آنان را به بهشتی داخل کند که نه‌های (مصفا) زیر درختانش جاری است و جاودان در آنجا متعینند و خداوند از آنها خشنود و آنها هم از خداوند خشنودند و اینان به حقیقت حزب خدا هستند، ای اهل ایمان بدانید که حزب خدا رستگاران عالمند.

یا ایها الذین آمنوا لاتتخذوا
اباءکم و اخوانکم اولیاء ان استحبوا
الکفر علی الایمان ومن یتولّهم
منکم فاولئک هم الظالمون، قل ان
کان آباؤکم و ابناءؤکم و اخوانکم
وازواجکم و عشیرتکم و اموال
اقتربتموها و تجارة تخشون
کسادهما و مساکن ترضونها احبّ
الیکم من الله ورسوله و جهاد فی

سبيله فتر بصوا حتى يأتي الله بامرهم
والله لا يهدي القوم الفاسقين^{۱۱۶}

ای اهل ایمان، شما پدران و برادران خود را
نباید دوست بگیرید اگر آنها کفر را بر ایمان
بگزینند، و هر کس از شما آنان را دوست بدارد
بی شک ستمکار است. (ای رسول) امت را
بگو که: اگر شما پدران و پسران و برادران
وزنان و خویشاوندان خود را و اموالی که جمع
آورده اید و مال التجاره ای که از کسادی آن
بیمناکید و منازلی که به آن دل خوش داشته اید،
بیش از خدا و رسول و جهاد در راه او دوست
می دارید، منتظر باشید که امر نافذ خدا جاری
گردد و خدا فاسقان و بدکاران را هدایت
نخواهد کرد.

۲- مقایسه مال دوستی

و ثروت اندوزی جاهلیت با

ارزشهای اسلامی

زَيْنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا
وَيَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ
اتَّقُوا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ
مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ^{۱۱۷}

حیات دنیا در نظر کافران جلوه نموده که
اهل ایمان را مسخره می کنند، ولی مقام
تقوی پیشگان روز قیامت بسی برتر از
کافران است و خدا به هر که خواهد روزی
بی حساب ببخشد.

... فَمَنْ النَّاسُ مِنْ يَقُولُ رَبَّنَا
آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَالَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ
خَلَقٍ . ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا
فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً
وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ، أُولَئِكَ لَهُمْ
نَصِيبٌ مِمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ سَرِيعُ
الْحِسَابِ^{۱۱۸}

بعضی مردم کوتاه نظر از خدا تمنای متاع
دنبری تنها کنند، آنان را از نعمت آخرت نصیبی
نیست؛ و بعضی دیگر گویند: بار خدایا ما را از
نعمتهای دنیا و آخرت هر دو بهره مند گردان و از
شکنجه آتش دوزخ نگاه دار. آنان، از نتیجه
اعمال خود بهره مند خواهند گشت و خدا به
حساب همه رسیدگی خواهد کرد.

فلما جاء سليمان قال أتمدونن
بمال فما اتاني الله خييراً مما آتاكم
بل أنتم بهديتكم تفرحون^{۱۱۹}

چون فرستادگان بلقیس به حضرت سلیمان
رسیدند (به هدیه آنان اعتنائی نکرد) گفت: شما
می خواهید مرا به مال دنیا مدد کنید؟ آنچه خدا
به من عطا فرموده بسیار بهتر از هدیه شماست.
شما مردم دنیا خود به این هدایا شاد می شوید.

المال والبنون زينة الحياة الدنيا
والباقيات الصالحات خير عند ربك
ثواباً وخيراً أملاً^{۱۲۰}

مال و فرزندان، زینت حیات دنیا است
و اعمال صالح که تا قیامت باقی است، نزد
پروردگار بسی بهتر و عاقبت آن نیکوتر است.

قل بفضل الله وبرحمته فبذلك
فليفرحوا هو خير مما يجمعون^{۱۲۱}
ای رسول، به مردم بگو که شما باید
منحصرآبه فضل و رحمت خدا شادمان شوید که
آن بهتر و مفیدتر از ثروتی است که برای خود
اندوخته می کنید.

اعتراف کفار و مشرکین به نادرست
بودن ارزشهایشان

از آنجا که ارزشهای کفار
و مشرکین بر مبانی نادرست و باطلی
استوار است و با عنایت به این که در
نهایت، حقیقت امر بر همگان

روشن خواهد شد، اینان نیز به
بطلان عقاید خود اعتراف می کنند.
هنگامی که به عذاب الهی دچار
شدند، اعتراف می کنند که
خودشان این عذاب را مهیا
کرده اند:

فما كان دعويهم إذ جاءهم
بأسنا إلا ان قالوا إنا كنا ظالمين^{۱۲۲}

هنگامی که عذاب ما به آنان رسید، جز
این دعوی نکردند که ما خود ستمکار و مستحق
عذاب بودیم.

و در آن روزی که دیدند هیچ یک
از مظاهر حیات دنیوی که تکیه گاه
آنان بود و به خاطر آنها بر دیگران
فخر می کردند، کمک به حالشان
نکرد، خواهند گفت:

ما آهني عني ماله * هلك عني
سلطانيه^{۱۲۳}

(ای داد که) مال و ثروت من امروز به فریاد
من نرسید و هم قدرت و حشمت من محو و نابود
گردید.

در آن روز است که می خواهد
تمامی آنچه را مورد توجهش بوده از
قبیل: مال، فرزندان، قوم و مانند اینها
برای نجات و رهایی خود فدا
نماید:

يَبْصُرُونَهُمْ يَوْمَ الْمَجْرَمِ لَوْ
يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمئذٍ بَنِيهِ ،
وَصَاحِبَتَهُ وَأَخِيهِ ، وَفَصِيلَتَهُ الَّتِي
تُؤْيِهِ ، وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً ثُمَّ
يُنْجِيهِ^{۱۲۴}

چون حقیقت حالشان را به آنها بنمایند،
آن روز کافر بدکردار آرزو کند که کاش توانستی
فرزندانش را فدای خود سازد و از عذاب برهد

وزن و برادر و خویشان و قبیله اش را که همیشه حمایتش می کردند ، و هر که روی زمین است ، همه را فدای خویش گرداند تا مگر خود را از آن عذاب نجات دهد .

ارائه الگوهای زندگی

قرآن کریم به صورتهای مختلف نحوه عمل و زندگی کردن را برای مؤمنان تشریح کرده است که قسمت عمده آن به صورت بیان ارزشها و ضد ارزشهای جاهلیت و اسلام می باشد تا بر اساس آنها مؤمنین بتوانند عملکرد خود را تنظیم کنند و بدانند چه رفتاری بد و نامطلوب است و چه نوع رفتاری مطلوب و پسندیده است . اما علاوه بر این ، در برخی از آیات ، الگوی عینی و تجسم یافته ای نیز معرفی می کند تا مؤمنان بتوانند ارزشهای صحیح را بشناسند و در رفتار خود ، آنان را سر مشق و الگو قرار دهند . این الگوها در قرآن عبارتند از : حضرت ابراهیم و حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم .

لقد كان لكم فيهم اُسوة حسنة
لمن كان يرجو الله واليوم الآخر
... البته برای شما هر که به خدا و ثواب
عالم آخرت امیدوار است اقتدا به ابراهیم و
یارانش نیکوست .^{۱۱۵}

قد كانت لكم اُسوة حسنة في
ابراهيم والذين معه إذ قالوا لقومهم
إنا برءوا منكم ومما تعبدون من دون
الله كفرنابكم وبدا بيننا وبينكم
العداوة والبغضاء ابدأ حتى تؤمنوا
بالله وحده^{۱۱۶}

قرآن کریم به صورتهای مختلف نحوه عمل و زندگی کردن را برای مؤمنان تشریح کرده است که قسمت عمده آن به صورت بیان ارزشها و ضد ارزشهای جاهلیت و اسلام می باشد تا بر اساس آنها مؤمنین بتوانند عملکرد خود را تنظیم کنند و بدانند چه رفتاری بد و نامطلوب است و چه نوع رفتاری مطلوب و پسندیده است .

برای شما مؤمنان بسیار پسندیده و نیکو است که به ابراهیم و اصحابش اقتدا کنید که آنها به قوم مشرک خود گفتند : ما از شما و پنهانی شما که به جای خدا می پرستید بکلی بیزاریم . ما مخالف و منکر شما ایم و همیشه میان ما و شما کینه و دشمنی خواهد بود تا وقتی که تنها به خدای یگانه ایمان آورید .

لقد كان لكم في رسول الله
اُسوة حسنة لمن كان يرجو الله
واليوم الآخر وذكر الله كثيرا^{۱۱۷}

البته شما را در اقتدای به رسول خدا چه در صبر و مقاومت با دشمن و چه دیگر اوصاف و افعال نیکو ، خیر و سعادت بسیار است برای آن کس که به ثواب خدا و روز قیامت امید و ارباشد و بسیار یاد خدا کند .

با توجه به آنچه در این مقاله مورد بحث و بررسی قرار گرفت ، متوجه می شویم که قرآن کریم به طور کامل و به نحو احسن به بیان مبانی ارزشهای اسلامی که مؤمنان باید عمل و رفتار خود را بر اساس آن تنظیم نمایند می پردازد و بدلیل حساس و مهم بودن مسأله ، آن را از زوایا و جوانب گوناگون مورد بحث قرار می دهد ، تا هر گونه شک و دودلی از بین رفته و آشنایی و شناخت کامل با این ارزشها حاصل گردد .

به طور خلاصه و به عنوان نتیجه می توان ارزشهای عمده اجتماعی جامعه جاهلی و اسلامی را همراه با زیر بنا و مبانی ارزشها و نیز اهم هنجارهای برخاسته از آنها را مشخص نمود .

5373

شرح	جامعه جاهلی	جامعه توحید <i>AMS</i>
زیرینا	شرك و كفر	توحید
مبانی ارزشها	هوای نفس - مال دوستی و ثروت اندوزی - خویشان و بستگان و نیاکان - ذکور در مقابل اناث - قدرت مادی - بزرگان و پیشوایان فاسد	ایمان - تقوی - عمل صالح - تأمین دنیا و آخرت
ارزشها	نافرمانی خدا - جنگ وجدال و ستیزه جویی - ظلم و ستم و استعمار - تفرقه و جدایی - کفران و ناسپاسی - عصبیت و قوم مداری - جلوگیری از احسان - ریا - پیمان شکنی - تکبر - فخر فروشی - اسراف و تبذیر	بی نیازی از غیر خدا - تسلیم خدا بودن - وحدت - محبت - علم - احسان - خدا مالکی - قسط - عدل - جهاد - صلح - انفاق - ایثار - عزت - ولایت - قدرت - روابط اجتماعی
هنجارها	دروغ خواندن پیامبران - مال اندوزی - تظاهر به بدی - خیانت - کینه توزی - زنده به گور کردن دختران - آزار و اذیت مؤمنان - رباخواری - دوستی با کافران - کم فروشی - قتل نفس - اطاعت از مسرفین - ارتشاء - غفلت و بی خبری - قساوت و سخت دلی - عیبجویی - انجام لهو و لعب - مکر - تهمت - بخل - بهتان - کتمان و اقعیت - جبن و ترس - بدگمانی - غیبت - سخن چینی - حرص و آز - عجب و خودخواهی - غرور - فریب - خشم و غضب - دروغگویی - فحشاء	توکل به خدا - امید به خدا - امر به معروف و نهی از منکر - قصاص - کشته شدن در راه خدا - قبول اذیت در راه خدا - مشورت - اطاعت نکردن از کفار و مشرکین و منافقین - مهاجرت الی الله - عدم پذیرش ظلم و ستم - برقراری رابطه با اقوام و خویشان و همسایگان - دوستی و اخوت با مؤمنان - مهمان نوازی - احسان به والدین - یاری رسانیدن به مؤمنان - رسیدگی به امور مسلمین - کمک به نیازمندان - ادای حقوق خویشان و ارحام و فقرا - استقامت و پایداری - اعتدال و میانه روی در همه امور - تواضع و فروتنی - خلوص - یکدلی و بی آلاشی - صدق و راستی - عفت و پاکدامنی - پوشانیدن چشم و نگهداری خود - آرامش خاطر - امانتداری - وفای به عهد و سوگند - عمل مطابق گفتار - عفو و بخشش - صدقه دادن - سبقت در خیرات - دادن زکوة - رعایت اندازه کیل و میزان

منابع و مآخذ و یادداشتها

- ۱- ساموئل کینگ: جامعه شناسی، ترجمه مشفق همدانی، تهران، مؤسسه چاپ و انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۴۳، ص ۸۴.
- ۲- همان مآخذ، ص ۸۴.
- ۳- داریوش آشوری: تعریفها و مفهومی فرهنگ، تهران، مرکز اسناد فرهنگی آسیا، ۱۳۵۷، ص ۳۹.
- ۴- گی روشه: کنش اجتماعی، ترجمه هما زنجانی زاده، مشهد، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، چاپ اول، ۱۳۵۰، ص ۱۲۳.
- ۵- هانری مندراس: مبانی جامعه شناسی، ترجمه باقر پرهام، تهران، امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۵۰، ص ۱۶۲.
- ۶- گی روشه، همان مآخذ، ص ۷۶.
- ۷- an=Robertson: Sociology, A= Brief=Introduction to social, U.S.A, Worth publishers, Inc, 1989, p. 34.
- ۸- B.S Narang & R.C. Dhawan: Introduction to social Science, India, CBS publishers, 2nd. Edition, 1983, PP. 113-114.
- ۹- Ibid, PP. 113-114.
- ۱۰- این اصل که در جامعه شناسی مطرح می شود، نمی تواند در مورد تماس ارزشها درست باشد، به عنوان مثال: عدالت ارزشی است که مورد قبول
- و احترام تمامی جوامع قرار دارد، اما مصداق آن در جوامع مختلف متفاوت می باشد. لذا در این گونه موارد مفاهیم مطلق هستند و آنچه نسبی است مصداق آنها می باشد.
- ۱۱- گی روشه، همان مآخذ، ص ۸۱-۷۶.
- ۱۲- پرویز صانعی: جامعه شناسی ارزشها، تهران، انتشارات جبار، ص ۴۲.
- ۱۳- علی شریعتمداری: «علم و ارزش در تجربه آدمی»، مجله پژوهش، شماره ۲ و ۳، سال دوم، زمستان ۱۳۶۶، و بهار ۱۳۶۷، ص ۱۴.
- ۱۴- برای اطلاع بیشتر در این مورد رك: مرتضی مطهری: جامعه و تاریخ، تهران، انتشارات صدرا، مبحث آینده جامعه ها.
- ۱۵- علامه طباطبایی: المیزان، ج ۲۵، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، تهران، کانون انتشارات محمدی، چاپ سوم، ۱۳۶۳، ص ۱۳۹.
- ۱۶- انعام: ۸۸.
- ۱۷- نساء: ۱۱۶.
- ۱۸- نساء: ۱۶۷.
- ۱۹- بقره: ۳۹.
- ۲۰- بقره: ۱۶۱.
- ۲۱- رك: علامه طباطبایی: المیزان، ج ۱۱، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، تهران، کانون انتشارات محمدی، چاپ سوم، ۱۳۶۲، ص ۲۸۵.
- ۲۲- قصص: ۵۰.
- ۲۳- همزه: ۲-۱.
- ۲۴- کهف: ۱۰۳-۱۰۵.
- ۲۵- علق: ۷-۶.
- ۲۶- قلم: ۱۱- ۱۴.
- ۲۷- بقره: ۲۴۷.
- ۲۸- بقره: ۱۷۰.
- ۲۹- مائده: ۱۰۴.
- ۳۰- لقمان: ۲۱.
- ۳۱- اعراف: ۲۸.
- ۳۲- اعراف: ۷۰-۷۱.
- ۳۳- هود: ۶۲.
- ۳۴- مؤمنون: ۲۴.
- ۳۵- انبیاء: ۵۲-۵۴.
- ۳۶- قصص: ۳۶.
- ۳۷- یونس: ۷۸.
- ۳۸- زخرف: ۲۲-۲۴.
- ۳۹- ابراهیم: ۱۰.
- ۴۰- صافات: ۶۹-۷۱.
- ۴۱- هود: ۹۱.
- ۴۲- هود: ۹۲.
- ۴۳- بقره: ۱۱۱-۱۱۳.
- ۴۴- نحل: ۵۸-۵۹.
- ۴۵- زخرف: ۱۶-۱۷.
- ۴۶- انعام: ۱۴۰.
- ۴۷- سبأ: ۳۵.
- ۴۸- آل عمران: ۱۴.
- ۴۹- بقره: ۲۱۲.
- ۵۰- بقره: ۸۶.
- ۵۱- بقره: ۹۶.
- ۵۲- توبه: ۶۹.
- ۵۳- احزاب: ۶۷.
- ۵۴- هود: ۲۷.
- ۵۵- ابراهیم: ۱۰.
- ۵۶- مؤمنون: ۲۴.
- ۵۷- یونس: ۲.
- ۵۸- فرقان: ۷-۸.
- ۵۹- فرقان: ۲۰.
- ۶۰- ابراهیم: ۱۱.
- ۶۱- بقره: ۱۳.

- ۶۲- هود: ۲۷
- ۶۳- شعراء: ۱۱۱
- ۶۴- برای اطلاع بیشتر از نقش توحید در ساختار جامعه اسلامی مراجعه شود به مقاله نگارنده تحت عنوان «طرح، زیربنا و پایه های اساسی جامعه اسلامی»، مجله مشکوة، شماره نهم، زمستان ۱۳۶۴، صص ۱۳۵-۱۵۲.
- ۶۵- علامه طباطبائی، المیزان: ج ۷، ترجمه محمدرضا صالحی کرمانی، قم، مؤسسه مطبوعات دارالعلم، چاپ دوم، صص ۱۹۹.
- ۶۶- رك: علامه طباطبائی، المیزان: ج ۸، سید ترجمه محمد خامنه ای، قم، مؤسسه مطبوعات دارالعلم، چاپ دوم، صص ۱۹۴-۱۹۵.
- ۶۷- فاطر: ۱۰
- ۶۸- آل عمران: ۱۹۸
- ۶۹- آل عمران: ۸۵
- ۷۰- علامه طباطبائی، المیزان: ج ۳۵، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، تهران، انتشارات محمدی، چاپ سوم، صص ۲۵۹.
- ۷۱- علامه طباطبائی، المیزان: ج ۲۹، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، تهران، انتشارات محمدی، چاپ سوم، صص ۲۰۲.
- ۷۲- علامه طباطبائی، المیزان: ج ۲۶، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، تهران، انتشارات محمدی، چاپ سوم، صص ۱۶۱.
- ۷۳- علامه طباطبائی، المیزان: ج ۲، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، قم، مؤسسه مطبوعاتی دارالعلم، صص ۲۲۰.
- ۷۴- محمد: ۲
- ۷۵- بقره: ۱۷۷
- ۷۶- قصص: ۷۹-۸۰
- ۷۷- سبأ: ۳۵-۳۷
- ۷۸- علامه طباطبائی، المیزان: ج ۳۶، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، تهران، انتشارات محمدی، چاپ سوم، ۱۳۶۴، صص ۲۰۵-۲۰۴.
- ۷۹- احزاب: ۷۰
- ۸۰- بقره: ۱۹۷
- ۸۱- بقره: ۲۱۲
- ۸۲- علامه طباطبائی، المیزان: ج ۳، صص ۱۶۴-۱۶۵
- ۸۳- سبأ: ۳۷
- ۸۴- محمد: ۲
- ۸۵- نور: ۵۵
- ۸۶- نحل: ۹۷
- ۸۷- بقره: ۸۲
- ۸۸- اسراء: ۹
- ۸۹- نوح: ۱۲
- ۹۰- اسراء: ۶
- ۹۱- بقره: ۳۶
- ۹۲- اسراء: ۱۹
- ۹۳- كهف: ۵
- ۹۴- هود: ۱۰۹
- ۹۵- تغابن: ۱۴-۱۵
- ۹۶- هود: ۴۶
- ۹۷- مجادله: ۱۷
- ۹۸- طه: ۱۳۱
- ۹۹- توبه: ۵۵
- ۱۰۰- آل عمران: ۱۱۶
- ۱۰۱- مناقرون: ۹
- ۱۰۲- ممتحنه: ۳
- ۱۰۳- ملئ: ۱۱-۱۶
- ۱۰۴- حجر: ۸۸
- ۱۰۵- مجادله: ۲۲
- ۱۰۶- توبه: ۲۳-۲۴
- ۱۰۷- بقره: ۲۱۲
- ۱۰۸- بقره: ۲۰۲-۲۰۰
- ۱۰۹- نمل: ۳۶
- ۱۱۰- كهف: ۴۶
- ۱۱۱- یونس: ۵۸
- ۱۱۲- اعراف: ۵
- ۱۱۳- الحاقه: ۲۸-۲۹
- ۱۱۴- معارج: ۱۱-۱۴
- ۱۱۵- ممتحنه: ۶
- ۱۱۶- ممتحنه: ۴
- ۱۱۷- احزاب: ۲۱

